

سخن روز: بیانیه شماره ۲ نشر مستضعفین

## به مناسبت روز ۱۳ آبان روز همبستگی دانشجوی و دانش آموز

**نگاهی به عقب:** هفته اول آبان ماه سال ۵۷ که هفته بازگشائی دانشگاه‌های کشور - و در راس آن دانشگاه تهران با یک ماه تاخیر بود - از طرف جنبش دانشجویی به عنوان هفته همبستگی ملی، تحت رهبری جنبش دانشجویی اعلام گردید. دولت شریف امامی که تحت سیاست عقب نشینی شاه و انجام رفرم‌های محدود جهت خاموش کردن آتش خشم توده‌ها (که از نیمه دوم سال ۵۶ شکل گرفته بود و روز به روز در حال اعتلاء بود و به خصوص از بعد از ۱۷ شهریور که با پیوند جنبش کارگری ایران با جنبش اجتماعی در ۱۸ شهریور ۵۷ رژیم شاه را در بن بست مطلق قرار داده بود و جنبش اجتماعی همراه با جنبش کارگری و جنبش دانشجویی در وضعیت انقلابی قرار داده بود) به صحنه سیاسی آمده بود و شاه چنین می‌پنداشت که شریف امامی (به خاطر حمایتی که از جانب بخشی از مرجعیت قم می‌شد) این بار هم مانند بحران اجتماعی سال ۴۱ - ۴۲

## زن فقاhtی، زن مدرنیزه،

### زن تاریخی

سرمقاله

از بعد از جریان معرفی کابینه دوم احمدی نژاد به مجلس و حضور و معرفی سه کاندیدای زن برای پست‌های وزارت آموزش و پرورش، بهداشت و رفاه در میان آن‌ها و مخالفت مراجع دولتی قم تحت رهبری ناصر مکارم شیرازی با این موضوع و حمایت خامنه‌ای از مراجع دولتی قم در جلسه افطار هیئت دولت در

خصوص این قضیه و بالاخره مخالفت مجلس با دو تا از خانم‌ها رای نیاوردند. باز گرداندن نامه معرفی دوم پست‌های خالی کابینه احمدی نژاد توسط مجلس که در آن نامه دوباره احمدی نژاد بر کاندیداتوری زن‌ها پافشاری کرده بود همه باعث گردید تا بحث زن و موضوع زن و جایگاه زن در جامعه در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و تاریخی و فقاhtی مطرح گردد. البته آنچنانکه احمدی نژاد در سخنرانی معرفی کاندیداها در مجلس مطرح کرد، معرفی زن کابینه‌ای از طرف او جنبه کنشی نداشته بلکه واکنشی بوده است در برابر خواسته زن اجتماعی و زن سیاسی و زن تاریخی و به همین خاطر هم بود که توانست در برابر تمامی مخالفت‌های اسلام فقاhtی برای خانم وحید دستجردی در پست وزارت بهداشت از مجلس رای ناپلئونی بگیرد و برای اولین بار زن فقاhtی وارد کابینه فقاhtی در رژیم فقاhtی سی ساله گذشته بکند،

ادامه در صفحه ۴

ادامه در صفحه دوم

مبانی سوسیالیسم تاریخی:

## اصل عدالت و سوسیالیسم تاریخی - قسمت اول

مقدمه:

شاید مظلوم‌ترین دیسکورس، اصطلاح، مقوله، جریان، پروسس و جنبش در تاریخ بشر سوسیالیسم باشد، به این خاطر که در بستر تاریخ شکل‌گیری خود، از دو جبهه دوست نادان و دشمن دانا هدف حمله و بد دفاع کردن، قرار گرفته است. دشمن دانای سوسیالیسم، لیبرالیسم و سرمایه‌داری جهانی می‌باشد که با سیصد سال سابقه ذهنی - عینی در عرصه‌های سیاست، اقتصاد، فلسفه، هنر، علم (سیانس)، تکنولوژی و... به عنوان بزرگترین حریف وجودی خویش با تمامی امکانات موجودش که تمامی جهان عین و ذهن می‌باشد، بیش از یکصد و پنجاه سال است که به جنگ سوسیالیسم آمده و می‌کوشد به هر شکل حریف را به زانو درآورد و جریان تاریخی سوسیالیسم را به صورت یک مکتب به گل نشسته، در شرق و شوروی سابق مطرح کند و پایان تاریخ حیات ذهنی - عینی سوسیالیسم را همراه با استقرار نهائی و همیشگی سرمایه‌داری جهانی و لیبرالیسم اعلام کند. دوست نادان سوسیالیسم که با استراتژی بد دفاع کردن، می‌کوشد تیر خلاص به جریان تاریخی سوسیالیسم بزند، مدافعین سوسیالیسم دولتی و جهانی فعلی می‌باشند که می‌کوشند که حتی بعد از بحران جهانی سوسیالیسم دولتی شرق و متلاشی شدن بلوک شرق، به عنوان اردوگاه اصلی سوسیالیسم دولتی که بیش از بیست سال از آن می‌گذرد، هنوز از جنازه سوسیالیسم دولتی، بدون هیچگونه ارزیابی تئوریک از آن بحران،

در صفحات دیگر:

- ◀ علی و عدالت - قسمت دوم
- ◀ تفسیر سوره انشراح - قسمت اول
- ◀ ۱۴ آبان - روز بسته شدن حسینیه ارشاد

ادامه در صفحه ۱۰

## پرسش و پاسخ - ۲

نشر مستضعفین در شرایط تاریخی - اجتماعی ما چه رسالتی برای خود قائل است؟ یا به عبارت دیگر چه هدفی را دنبال می‌کند؟

آیا نشریه الکترونیکی در کنار نشریه‌های دیگر می‌باشد؟

یعنی نشر برای نشر است یا اینکه نشر در خدمت رسالت و هدف محوری و استراتژیک خود می‌باشد؟

به عبارت دیگر آیا نشر مستضعفین اهداف درازمدت یا مرحله‌ای هم برای خود تعریف کرده است تا دچار حرکت روزمره و پراگماتیسم نگردد و ما بتوانیم با شناخت این اهداف مرحله‌ای و استراتژیک از بیرون یا درون بر حرکت سوپرکتیو و ابژکتیو نشر مستضعفین نظارت داشته باشیم و با انحرافات یا انحطاطات یا حرکت‌های زیگزاگی آن در عرصه انتقاد و انتقاد از خود مقابله کنیم؟

ادامه در صفحه ۱۶

پیرمردی که در کنار دیوار، حمام آفتاب گرفته‌اند و در حال چرت زدن هستند، هیچ چیز قابل تماشا و توجه نمی‌باشد و روستا در امن و امان به سر می‌برد. اینجا است که آن‌ها پی به جار و جنجال کاذب مشهدی حسن می‌برند و در می‌یابند که داستان، داستان جنگ و خونریزی نیست. داستان، داستان سرقت خروس‌ها و فراهم کردن زمینه برای فرار مشهدی حسن از معرکه بوده است.

داستان کابینه دوم احمدی نژاد و سناریوی که جناح خروس دزد ۲۲ خرداد نظام فقاهتی حاکم با تمام امکانات تبلیغی و اداری جهت طرح در جامعه و جهان پیاده کرد، سناریوی همان مشهدی حسن خروس دزد تداعی می‌کرد چرا که جناح خروس دزد ۲۲ خرداد در این شرایط بحرانی بعد از انتخابات نیازمند به یک هیاهوی کاذب دارد تا با طرح کاذب تضادهای بیرونی توجه توده‌ها و جهان را از توجه به تضادهای درونی منحرف سازند تا موضوع سرقت در انتخابات را پایان یافته اعلام کند تا بدینوسیله توده‌ها و جناح رقیب آن را کار انجام شده ببینارند و دیگر سوال اصلی ۲۲ خرداد چه اتفاق افتاد؟ جای خود را در جامعه و جهان به سوال کاذب کار کابینه احمدی نژاد به کجا رسید؟ بدهد و همین تغییر سوال توده‌ها است که تعیین کننده همه چیز برای حاکمیت غاصب در طول تاریخ می‌باشد. چرا که به قول معلم کبیرمان شریعتی تمامی داستان‌های ساختگی حاکمیت غاصب برای آن بوده است تا سوال اصلی توده را عوض کنند و با تغییر سوال از یک طرف توده‌ها را دیپولاریزاسیون یا سیاست زدائی نمایند و از طرف دیگر در غیبت سیاسی توده‌ها، آنها به نوای خود برسند. حال خواه این غیبت سیاسی توده‌ها باعث به نماز نشستن آن‌ها گردد و یا باعث به حج و عبادت توده‌ها بشود.

از نظر معلم کبیرمان شریعتی با آن‌ها که در همان زمان به شراب نشسته‌اند یا دور کاخ سبز معاویه می‌چرخند هیچ فرقی نمی‌کند چرا که با این عمل سوال توده‌ها که تا این زمان عبارت بود از اینکه عمر الخطاب (که تا کنون دو امپراطوری بزرگ روم و ایران برای مدینه سوغات آورده است) این پیراهن بلندش از کجا آورده است تا بالاخره او را مجبور می‌کنند که به مسجد بیاید و در پاسخ عبدالله ابن مسعود بگوید این قطعه اضافی پارچه پیراهن سهمیه پارچه فرزندم عبدالله بوده است که به خاطر بلندی قد من و کم بودن پارچه به من بخشیده است. امروز در دوره مامون و هارون الرشید بدل شده است به اینکه که فرق ماهیت و وجود چیست؟ یا اینکه آیا قرآن حادث است یا قدیم بوده و قسی الی هذا؛ لذا در همین راستا بود که نظام فقاهتی حاکم برای تغییر سوال توده‌ها تحت خیمه شب بازی که با کابینه احمدی نژاد به راه انداختن از مدت‌ها قبل تلاش کردند تا با سرمایه گذاری تبلیغاتی و علنی کردن آن در مجلس و برای اولین بار مستقیم به صحنه تلویزیون آوردن آن نگاه مردم و جهان را از موضوع سوال سرقت ۲۲ خرداد به طرف شعار کاذب کابینه احمدی نژاد و موضوع اسفندیار رحیم مشائی و ... منحرف سازند.

**زن کابینه‌ای وجه معامله استحاله زن سیاسی:** حال با توجه به مقدمه فوق بزرگترین قربانی این سناریوهای تاریخی که دوباره در جامعه ما در حال تکرار شدن است، زن می‌باشد که این بار به صورت جدیدی در حال قربانی شدن است و آن نه مانند گذشته تحت لوای زن خانه دار که باعث تحریک سیاسی زن اجتماعی می‌شد، بلکه تحت لوای شعار زن کابینه‌ای زن فقاهتی، می‌خواهند زن اجتماعی را تسلیم زن فقاهتی نمایند در این رابطه بود که شرایط تاریخی - اجتماعی حاضر مناسب آن دیدیم که به طرح موضوع تاریخی زن فقاهتی و زن مدرنیسم و زن مستقل که همان زن تاریخی می‌باشد بپردازیم.

کاری که حتی خاتمی در دوره ۸ ساله حکومت به اصطلاح اصلاحات خود نتوانست زن کابینه‌ای که قبلا وعده آن را داده بود، بالاتر از سرپرستی سازمان محیط و زیست آن همه به صورت نمایشی ببرد. البته این موضوع علاوه بر اینکه یک پیروزی تبلیغاتی برای احمدی نژاد بود، یک حرکت جهت خلع شعار طرفداران رفرمیسم یا اصلاحات از بالا هم بود، صد البته که احمدی نژاد این کالا در بازار شام اسلام فقاهتی به بهای بایکوت شدن از طرف مراجع دولتی قم نتوانست صاحب شود، ولی با همه این احوال طرح زن کابینه‌ای به عنوان شعار آلترناتیوی در برابر زن سیاسی و زن اجتماعی و زن مدرنیسم بهترین سلاحی بود در دست احمدی نژاد که توسط آن هم می‌توانست با آن یک ادعای حمایت از زن اجتماعی در برابر زن خانه دار بکند (آنچنانکه دیدیم احمدی نژاد در بحث تئوریزه کردن موضوع برتری زن اجتماعی بر زن خانه دار او با تاسی از سردمداران تئوریسین فقاهتی خود مانند گذشته قصه را از اصحاب امام زمان در زمان ظهورش شروع کرد با این بیان که آنچنانکه او مدعی شد در روایات آمده است که تعدادی از ۳۱۳ نفر اصحاب امام زمان در زمان ظهورش زن می‌باشند و بعد در همین جا بود که احمدی نژاد برای تبیین تئوریک خود در حمایت از زن کابینه‌ای و زن اجتماعی به جاده خاکی زد و ضمن حمله به زن خانه دار گفت: زن همراه امام زمان زن اجتماعی است نه زن خانه دار. البته قابل توجه است که زن خانه‌داری که احمدی نژاد در بحث تئوریک خود به آن حمله می‌کند همان پارادایم کیس یا الگویی است که اسلام فقاهتی از آغاز حیات تاریخی خود جهت جایگزین کردن با زن اجتماعی به آن تکیه می‌کرده است و در مجلس اول دیدیم که در این رابطه طرحی تحت رهبری مهندس بازرگان جهت خانه نشین کردن زن اجتماعی و سیاسی ایرانی و جلوگیری از اشتغال آن‌ها در ادارات دولتی و نهادهای اقتصادی اجتماعی به مجلس بردند، که به علت مساعد نبودن شرایط سیاسی کشور با دخالت هاشمی رفسنجانی از دور خارج شد) و هم می‌خواست با این سلاح و شعار آلترناتیوی به جنگ جناح رقیب که همان رفرمیسم‌های طرفدار اصلاحات از بالا بودند برود و ضمنا با این شعار می‌توانست در عرصه جهانی چهره مکرر سیاسی خود را هم، آب و رنگ مصنوعی بدهد.

لذا در همین رابطه است که باید گفت که موضوع معرفی کابینه دوم احمدی نژاد و جار و جنجال و گرد و خاک‌هایی که به صورت نمایشی و کاذب توسط نظام فقاهتی در عرصه جامعه به راه انداختند، به قول معلم کبیرمان شریعتی تداعی کننده داستان خروس بهمن آباد و جار و جنجال مشهدی حسن می‌باشد که پس از اینکه مشهدی حسن خروس دزد، وارد خانه عمومی شریعتی می‌شود می‌بیند که صاحب خروس‌ها با عمومی شریعتی خلوت کرده است و در حال دیالوگ و گفتگو با هم هستند، لذا دریافت که قصه دیالوگ آن‌ها داستان فروش خروس‌ها توسط مشهدی حسن می‌باشد، اینجا بود که تا مشهدی حسن وارد خانه شد و آن دو را با هم دید، برای فراهم کردن بستر فرار از معرکه راهی نداشت جز اینکه تضاد خارجی به صورت کاذب علم کند؛ لذا در همین راستا بود که با جار و جنجال و داد و بیداد، فریاد کشید که چه نشسته‌اید تمام روستا غرق در جنگ و خون و مرده و مرده کشی می‌باشد و در روستا حیدر کیک با قاسم کیک به جنگ با هم پرداخته‌اند و تمام روستا را به آتش کشیده‌اند و با طرح این شعار کاذب شرایط برای فرار خود فراهم می‌کند و از معرکه در می‌رود و لذا وقتی صاحب خروس‌ها و عمومی دکتر با زیر شلواری سر زده جهت نجات کشته شدگان بیرون می‌آیند، می‌بینند که در روستا هیچ خبری نیست و جز چند تا

گرفت به خاطر سیطره نظام سرمایه‌داری این فرآیند سمت و سویی بورژوازی پیدا کرد که در نتیجه آن باعث گردید تا زمان مدرنیته به صورت یک کالائی در بازار فراگیر بورژوازی در آید که این کالای بازار بورژوازی در مکتب فرویدیسم به صورت یک پدیده جنسی مطرح گردید و در عرصه بعد از خشونت فراگیر دو جنگ جهانی به صورت کالای فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی بورژوازی جهانی در آمد.

**زن تاریخی:** مقصود از زن تاریخی عبارت از زن به عنوان یک پدیده تاریخی می‌باشد که به موازات سیر تحول و تکامل تاریخ این پدیده تکامل پیدا کرده است و به موازات تکامل پذیری در عرصه تحول تاریخی دارای تاریخ شده و به عنوان یک پدیده تاریخی مطرح شده است. این زن اگرچه در مراحل عقب مانده تاریخ دارای سرنوشتی سیاه بوده است ولی تکامل و رهائی خود را مولود دینامیسم درونی تاریخ و خود در یک بستر سنتزی می‌داند و دستاوردهای تاریخی خود اعطائی از جانب هیچ عقیده و مکتب و مذهبی نمی‌داند. بزرگترین دستاورد تاریخی برای این زن انسانیت انسانی او می‌باشد که توانسته است به عنوان نخستین موضوع حقوقی خویش آن را فهم کند و در راستای این فهم و شناخت او بوده است که تمامی دستاوردهای بعدی که او به دست آورده است یا به دست خواهد آورد حق طبیعی خود می‌داند نه اعطائی از جانب هیچ کس و در این رابطه است که هیچ کس را هم لایق خلع این حقوق خود نمی‌داند و نمی‌بیند. زن تاریخی اگر برای خود خواهان حقی مساوی مرد در عرصه‌های اقتصادی - سیاسی - قضائی - اجتماعی می‌باشد به خاطر آن است که موضوع انسانیت خود را بالاتر از حقوق می‌داند و تمامی حقوق اجتماعی - تاریخی - قضائی متولد شده از این اصل فوق را اصل می‌داند. یعنی چون معتقد است که انسان است، معتقد است باید حق طلاق یا حق انتخاب شدن و حق انتخاب کردن داشته، چون انسان است باید از آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی شکل زندگی و آزادی شکل پوشش برخوردار باشد، نه چون مسلمان است یا چون مسیحی، یهودی و... می‌باشد و به خاطر این جهان بینی است که او هرگز حاضر به قبول هیچگونه تبعیضی بر خود نمی‌باشد و هر گونه شکل بندی تحمیلی تحت هر نام و عنوانی که بر او تحمیل گردد، در هم می‌شکند مگر شکل بندی که خود بر پایه آگاهی و انتخاب برگزیده باشد. طبیعی است که زن تاریخی برعکس زن فقاهتی که به تکلیف می‌اندیشید به حق بیانندیشد، همچنین زن تاریخی برعکس زن مدرنیته که در فرآیند آزادی برای بورژوازی به صورت کالا در آمد به خاطر سرمایه انسانیت خویش همیشه خود را صاحب سرمایه غنی انسانیت می‌داند، لذا در عرصه این سرمایه بزرگ درونی هرگز حاضر به کالا شدن نمی‌شود.

پایان

قبل از اینکه وارد این بحث بشویم جا دارد در اینجا مراد خودمان از این سه ترم زن فقاهتی و زن مدرنیته و زن تاریخی روشن کنیم که مقصود ما از ترم زن فقاهتی یعنی زنی که در عرصه پروسه تاریخی فقه به طور مشخص از قرن چهارم و پنجم تاکنون تعریف شده است و از بعد از انقلاب فقاهتی ۲۲ بهمن ۵۷ تلاش کرده‌اند تا این فقه هزار ساله را به صورت قانون بر جامعه و زن ما تحمیل کنند طبیعی است که اینچنین زنی یا آنچنانکه شیخ حسن نجفی صاحب «جواهر الکلام» بزرگترین دایره المعارف فقه شیعه می‌گوید «برای رهائی از بند فقاهت سلاحی جز متوسل شدن به ارتداد از دین ندارد» یا آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید «برای پیوند با ایمانش راهی جز ارتداد از فقاهت برایش باقی نخواهد ماند» البته همین زن فقاهتی است که گاهی به صورت شیطان دنیا در آثار غزالی و مولوی تجلی می‌کند و گاه به صورت چهار پائی غیر انسان در آثار ملاصدار و ملاحادی سبزواری تبیین می‌گردد، زمانی به صورت یک شهروند درجه دو که نه حق انتخاب کردن دارد و نه حق انتخاب شدن آنچنانکه در قانون مشروطیت اعلام گردید به نمایش گذاشته شد و یک زمانی جهت ممانعت از اجتماعی شدن زن فقاهتی عامل گردید تا خمینی نهضت خود از سال ۴۲ (با اعلام مخالفت با حق انتخاب شدن و انتخاب کردن زن در عرصه شوراهای ایالتی و ولایتی) شروع کند. به هر حال زن فقاهتی، تاریخی پر فراز و نشیب داشته است همیشه زنی مکلف بوده است که هیچگونه حقوق طبیعی و ذاتی که معلول انسانیت انسان می‌باشد، او دارا نبوده است، گاهی این تکلیف از طرف فقیه به طور مستقیم بر او تحمیل می‌شده است مثل نداشتن حق طلاق، نداشتن حق حضانت بر فرزند و دارا بودن ارزش نصف مرد در دیه و شهادت و ارث و... گاهی این تکلیف از طرف مرد و گاهی از طرف خانواده و زمانی از جانب حکومت‌ها اعمال می‌شده است، گاهی به صورت عروسک حرمسراها در می‌آمده و زمانی به صورت حیوانی جهت تولید بچه و اطفاء آتش شهوت مرد مطرح شده است. با همه این لایه‌های مختلف زندگی و حیات زن فقاهتی آنچه در همه اشکال آن به صورت وجه مشترک آن‌ها مطرح می‌باشد اینکه در سیمای زن فقاهتی آنچه شیرازه شخصیت زن فقاهتی را تشکیل می‌دهد تکلیف فقهی بوده است نه حق و حقوق طبیعی انسانی، لذا زن فقاهتی فی حد ذاته به خاطر انسان بودن دارای هیچگونه حق و حقوق طبیعی نمی‌باشد و هر گونه حقی هم که بر حسب شرایط سیاسی تاریخی به آن‌ها اهداء می‌شود این حقوق از نوع حقوق درجه دوم می‌باشد، یعنی عطا شده از موضع رافت و رحمت از طرف بالائی‌ها بر زن بوده است و هیچکدام از آن‌ها به خاطر زن بودن زن و انسان بودن زن به عنوان حقوق طبیعی زن، او صاحب نشده است.

**زن مدرنیته:** مقصود از زن مدرنیته در اینجا زنی است که از قرن هفدهم و هیجدهم در بستر رنسانس و پیدایش بورژوازی تجاری و بورژوازی تولید اروپا و همراه با در هم شکستن نظام قرون وسطائی و فنودالیسم در بستر انقلاب کبیر فرانسه متولد شد. این زن در پروسس شکل گیری خود دو فرآیند مختلف طی کرده است، فرآیند اول فرآیند رهائی بوده است، فرآیند دوم فرآیند آزادی می‌باشد. فرآیند رهائی زن مدرنیته رهائی «از» بوده است و فرآیند آزادی زن مدرنیته فرآیند «برای» می‌باشد. در مرحله فرآیند رهائی، زن مدرنیته رهائی خود را از قید و بندهائی که نظام قرون وسطی و فنودالیسم بر دست و پای و اندیشه او ایجاد کرده بود می‌طلبد، اما در مرحله فرآیند برای که از بعد از انقلاب کبیر فرانسه با استقرار نظام سرمایه‌داری و حاکمیت تمام عیار بورژوازی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... شکل

"سخن روز - بقیه از صفحه اول"

(که توانست توسط فرم‌های اهدائی کندی - شاه از طرف بالائی‌ها، جنبش مردم را به انحراف بکشاند و با جداسازی جنبش کارگران و جنبش دهقانان از جنبش اجتماعی، جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی را اسیر رهبری طیب رضائی، حاج اسماعیل رضائی، حاجی مهدی عراقی و بالاخره حوزه بکند و در آنجا به راحتی جنبش را و رهبری معلوم الحال آن را قلع و قمع نماید) می‌تواند، جنبش اجتماعی را دچار رکود و تفرقه بنماید.

اما هر چه زمان می‌گذشت این حقیقت برای شاه عریان می‌شد که نه تنها سیاست فرم‌های فریبکارانه شریف امامی یارای ایجاد تفرقه در وحدت جنبش اجتماعی را ندارد، بلکه حتی پنجه آهنین شریف امامی که از استین اویسی (فرمانده حکومت نظامی تهران) در آمده بود، هم نتوانست کاری بکند؛ لذا در همین راستا بود که شاه از مهرماه سال ۵۷ تصمیم گرفت که سیاست مشت‌های مخملین خود - که تحت رهبری شریف امامی - اویسی اجرا می‌شد - را کنار بگذارد و با اعلام عریان حکومت نظامی پنجه بوکس قدرت خود را که آخرین ترفند حاکمیت در حال سقوط بود به نمایش بگذارد. از آنجائیکه این جابجائی تاکتیک سرکوب شاه نیازمند شرایط خاص اجتماعی بود (تا انتقال تاکتیک سرکوب از مشت‌های مخملی شریف امامی به پنجه بوکس‌های سرکوب عریان از هاری باعث تحریک توده‌ها و شعله ور شدن آتش خشم توده‌ها نشود) لذا در این راستا بود که شاه از مهرماه سال ۵۷ کوشید که شرایط اجتماعی را برای این کار مهیا سازد و در همین رابطه ابتدا بازگشائی دانشگاه‌ها را یک ماه به تعویق انداخت و در سوم آبان ماه که از طرف رژیم روز بازگشائی دانشگاه‌ها اعلام شد به خاطر اعتصاب و تظاهرات دانشجویان و در راس آن‌ها دانشجویان دانشگاه تهران برای بار دوم شروع سال تحصیلی جدید در دانشگاه‌ها پس از بازگشائی برای مدتی دیگر به تعویق افتاد، و جنبش دانشجویی که مترصد فرصتی جهت پیوند جنبش اجتماعی (که از ۱۸ شهریور به جنبش کارگری هم متصل شده بود) با جنبش دانشجویی بود، از این فرصت استفاده کرد و تحت پلاتفرم سه ماده ای که در سوم آبان ماه ۵۷ اعلام کرد:

۱- آزادی زندانیان سیاسی ۲- آزادی مطبوعات ۳- لغو حکومت نظامی

پس از اعلام تعطیلی دانشگاه‌ها توسط رژیم، فوراً هفته تعطیلی دانشگاه‌ها را هفته همبستگی ملی اعلام کرد و شروع به فراخوانی از قشرهای مختلف مردم جهت پیوند با جنبش دانشجویی کرد تا با مرکزیت مکانی دانشگاه تهران در خیابان انقلاب، پیوند جنبش دانشجویی با جنبش اجتماعی مادیت عینی بخشد؛ لذا در همین راستا بود که از آن تاریخ هر روز دسته‌های مختلف مردم در کنار دانشجویان در زمین چمن دانشگاه تهران تجمع می‌کردند و طی میتینگ و سخنرانی‌هایی که در آنجا صورت می‌گرفت شرایط عینی - ذهنی این وحدت را آماده می‌کردند البته آنچنانکه فوقاً مطرح شد این فراخوان دانشجویان درست مصادف با زمانی بود که شاه و دار و دسته‌اش در تلاش بودند تا شرایط اجتماعی برای انتقال از تاکتیک مشت‌های مخملین شریف امامی به پنجه بوکس‌های عریان از هاری آماده نماید؛ لذا در همین راستا بود که دانشگاه تهران به صورت نمایشگاه دائمی قدرت اجتماعی جنبش‌های اجتماعی و کارگری و دانشجویی گشته بود.

از جمله نیروهائی که از بعد از بازگشائی مدارس در مهرماه سال ۵۷ برای اولین بار هویت پیدا کرده بود جنبش دانش‌آموزی بود (که به صورت خود به خودی با اعتلای جهشی که جنبش اجتماعی از ۱۷ و ۱۸ شهریور پس از پیوند جنبش کارگری و قطع صدور نفت

پیدا کرده بود این بخش جنبش اجتماعی نیز به خودآگاهی سیاسی رسیده بود) این جنبش با بازگشائی مدارس ابتدا تحت رهبری جنبش معلمان و سپس با پیوند با جنبش دانشجویی می‌کوشید موجودیت سیاسی خود را به نمایش بگذارد، لذا در همین راستا بود که با اعلام هفته همبستگی ملی از طرف جنبش دانشجویی فرصت را غنیمت شمرده و تصمیم گرفت که هفته همبستگی ملی را بدل به هفته همبستگی جنبش دانشجو و دانش‌آموز بکند. در همین راستا بود که از آغاز هفته همبستگی دسته دسته دانش‌آموزان از مدارس مختلف به صورت خودجوش به فراخوان جنبش دانشجویی پاسخ مثبت داده و خود را به زمین چمن دانشگاه تهران می‌رساند تا با حضور جمعی خود صف جنبش دانش‌آموزی را در کنار صف جنبش دانشجویی به نمایش گذارد و از آنجائیکه این حضور روتین و با انگیزه جنبش دانش‌آموزی در دانشگاه تهران به قدری پررنگ بود که رژیم و دولت شریف امامی و فرمانده نظامی تهران - اویسی - تاب تحمل خود را از دست داد و لذا رژیم شاه جهت انجام سناریوی آماده کردن زمینه انتقال تاکتیک قدرت تصمیم گرفت این بار فضای سرکوب به جای میدان ژاله - ۱۷ شهریور - از دانشگاه تهران شروع نماید تا توسط آن بین این دو جنبش دانش‌آموزی و دانشجویی جدائی ایجاد کند و راه رهبری جنبش دانشجویی بر جنبش در حال اعتلای اجتماعی را سد نماید.

در همین رابطه بود که روز ۱۳ آبان ۵۷ طبق روزهای قبل، جنبش دانش‌آموزی و جنبش دانشجویی در زمین چمن دانشگاه تهران تجمع کرده و به سخنرانی دکتر پیمان گوش می‌دادند که یک مرتبه در حوالی ساعت یک بعد از ظهر پوتین پوشان با لباس و بی لباس شاه از هر طرف به صفوف آن‌ها حمله کردند و تا ساعت پنج و نیم بعد از ظهر یعنی حدود چهار ساعت دانشگاه و خیابان‌های اطراف، به میدان جنگ بدل ساختند و آنجا را به خاک و خون کشاندند و بیش از پنجاه نفر (که در میان آن‌ها از بهروز بهروزی دانش‌آموز کلاس دومی وجود داشت تا دانشجوی دانشگاه) کشتند و ده‌ها نفر را مجروح کردند. از آنجائیکه در میان شهدا و مجروحین برای اولین بار دانش‌آموزان اعم از اطفال و نوجوان وجود داشت با اعلام سرکوب خونین دانشگاه تهران همراه با تصویر نظامیان در شب چهاردهم آبان ساعت ۸ از تلویزیون شاه جهت ایجاد رعب در میان مردم و کشاندن تظاهرات توسط دانشجویان و دانش‌آموزان در همان شب به خیابان‌های تهران همراه با پیراهن‌های خونین اطفال که به صورت پرچم پیشاپیش تظاهرات حمل می‌شد، این حرکت تلویزیونی شاه و سرکوب عریان در احساسات مردم تاثیر عکس گذاشت و باعث شعله ور شدن آتش خشم توده‌ها گردید، بطوریکه از صبح ۱۴ آبان جنبش اجتماعی تهران تحت حکومت نظامی را بدل به عاشورای حضور خود کرد. البته پوتین پوشان در لباس شخصی شاه هم جهت پیاده کردن سناریوی قبلی خود فرصت را غنیمت شمردند و با به آتش کشاندن هتل‌ها، ادارات دولتی، سینماها و... روز ۱۴ آبان تهران را یکپارچه بدل به آتش و خون کردند و شرایط را کاملاً برای تاکتیک سرکوب عریان فراهم کردند.

در این راستا بود که روز ۱۵ آبان شاه در صفحه تلویزیون ظاهر شد و ضمن ریختن اشک تمساح اعلام کرد که «من صدای اعتراض و فریاد شما را شنیدم و...» و خلاصه پس از صحبت‌های به خیال خود عوام‌فریبانه سناریوی خود که اعلام حکومت نظامی از هاری و برکناری دولت شریف امامی بود، را مطرح کرد و آخرین تاکتیک سرکوب عریان خود را به نمایش گذاشت. با این خیال که مانند سوهارتو، پینوشه و... بتواند با حمام خون توسط امثال تیمسار رحیمی‌ها که جانشین اویسی‌ها شد و ایجاد و رعب و وحشت در میان مردم و جنبش در حال اعتلای اجتماعی را خاموش سازد که

البتّه آنچنانکه تاریخ بعدی نشان داد:

«إِذَا الشَّعْبُ يَوْمًا أَرَادَ الْحَيَاةَ فَلَا بَدَ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدْرُ - آن زمانی که توده‌ها اراده حیات کنند، هیچ سدی را یارای مقاومت در برابر آن‌ها نخواهد داشت.» و یا آنچنانکه ولتر می‌گوید: «آن زمانی که توده‌ها به اندیشیدن آغازین، هیچ سدی را یارای مانع پیروزی آن‌ها نخواهد بود.»

به هر حال ۱۳ آبان ۵۷ با سرافرزی جنبش دانش‌آموزی و وحدت خونین جنبش دانش‌آموزی و دانشجویی با طلوع فجر فرار شاه و غروب انقلاب فقهانی تا سر فصل اعدام و زندان و خون دهه شصت ادامه پیدا کرد، اما آنچه هرگز دنبال نشد آسیب شناسی جنبش دانش‌آموزی بود که بیش از هر بخش از جنبش اجتماعی ما دچار افت و رکود و خمود شد؛ لذا در همین راستا فرصت را غنیمت می‌شماریم و جهت آفت شناسی و درد و درمان جنبش دانش‌آموزی در شرایط فعلی نکاتی چند تقدیم دانش‌آموزان عزیز می‌کنیم، باشد که قبول افتد و در نظر آید:

۱ - بیش از یازده میلیون نفر اطفال و نوجوان و جوان ما در مقاطع مختلف تحصیلی مدارس کشور مشغول تحصیل می‌باشند که به لحاظ کمی با در نظر گرفتن جمعیت تقریباً چهار میلیونی کارگران و جمعیت تقریباً چهار میلیونی دانشجویی جایگاه کمی ارتش یازده میلیونی دانش‌آموزی ما مشخص می‌شود که خودآگاهی به این جایگاه کمی در کشور می‌تواند اولین عامل شکل‌گیری خودآگاهی اجتماعی برای این لشکر عظیم و سترگ ملی بشود.

۲ - نیاز به ارائه هیچ دلیلی و استدلالی نیست که ارتش یازده میلیونی دانش‌آموزی خواستگاه اصلی جنبش اجتماعی، جنبش دانشجویی، جنبش کارگری و جنبش زنان آینده این مملکت خواهد بود.

۳ - مهم‌ترین رسالت و مسئولیت و وظیفه جنبش دانش‌آموزی در مرحله اول پیوند و همبستگی با خواستگاه یازده میلیونی خود است، چرا که با توجه به خواستگاه مختلف طبقاتی ارتش یازده میلیونی دانش‌آموزی به لحاظ خواستگاه طبقاتی از یک ماهیت طبیفی برخوردار می‌باشد که از محروم‌ترین طبقه و اقشار اجتماعی تا مرفه‌ترین بخش جامعه را شامل می‌گردند. از آنجائیکه این ارتش یازده میلیونی هنوز به مرحله پایگاه طبقاتی و سمت‌گیری طبقاتی نرسیده است لذا مستعد هر گونه شکل‌گیری می‌باشد، سمت‌دهی طبقاتی در این شرایط تاریخی کشور ما از جمله وظایف حیاتی جنبش دانش‌آموزی می‌باشد.

۴ - بزرگترین وظیفه جنبش دانش‌آموزی پس از پیوند با خواستگاه اجتماعی خود که دانش‌آموزان می‌باشد، آموزش فکر کردن به توده‌های دانش‌آموزی است، چراکه اگر دانش‌آموز ما به همین یک سلاح یعنی خوب فکر کردن یا چگونه خوب فکر کردن مسلح شود، کار تمام است. زیرا تمامی سناریوها و ترفندها و مکانیزم‌ها در کارند تا دانش‌آموز ما از خوب فکر کردن و فکر خوب کردن، دور کنند (از حجم برف انبار مجرد غیر قابل مصرف کتب درسی گرفته تا شستشوی روزمره اندیشه دانش‌آموزان توسط اسلام فقهی و دکماتیسم و بالاخره تزریق اندیشه‌های کاذب و سرگرمی‌های اعتیاد آور و میتدل، بطوریکه امروز آمار رشد اعتیاد در بخش دانش‌آموزان کشور بیش از دیگر اقشار جامعه می‌باشد).

۵ - سازماندهی تفریحات سالم از برنامه کوه‌نوردی گرفته تا فوتبال و تماشای یک فیلم و تانتر سالم و... جهت ایجاد روحیه جمعی و فراهم کردن بستر آموزش چگونه فکر کردن از دیگر وظایف جنبش دانش‌آموزی می‌باشد.

۶ - آشنا کردن ارتش دانش‌آموزی جهت پیوند و مشارکت در جنبش

اجتماعی و جنبش سیاسی از دیگر وظایف جنبش دانش‌آموزی می‌باشد.

۷ - توجه دانش‌آموزان به خواسته‌های صنفی و مشارکت دادن آن‌ها در برنامه‌های صنفی مدرسه در اشکال مختلف آن از انتخاب معلم تا انتخاب محیط مناسب و... از دیگر وظایف جنبش دانش‌آموزی می‌باشد.

۸ - اتصال جنبش دانش‌آموزی به جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و جنبش زنان تنها سوپاپی است که از چپ روی و راست روی جنبش دانش‌آموزی جلوگیری می‌نماید.

۹ - رشد و توسعه سازماندهی جنبش دانش‌آموزی در بستر سازماندهی صنفی - تفریحی، دانش‌آموزان بزرگترین عامل توسعه تشکیلات جنبش دانش‌آموزی می‌باشند.

۱۰ - آشنا کردن توده‌های دانش‌آموز با کتاب و کتاب خوانی توسط اندیشه‌های سالم و کتاب‌ها یا فیلم‌ها یا بازی‌ها هدفدار و سالم از جمله وظایف استراتژیک جنبش دانش‌آموزی می‌باشد.

به امید موفقیت این ارتش یازده میلیونی کشورمان

### "بقیه از صفحه ۱۵"

نشده بود، بلکه هر دو هم پیام عیسی و هم شخصیت عیسی به صورت دفعی شکل گرفته است به همین خاطر قرآن هنگامی که به طرح شخصیت عیسی در سوره مریم می‌پردازد می‌گوید، عیسی در گهواره گفت:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا - عیسی در گهواره گفت همانا من بنده خدا هستم و خدا به من کتاب داد و گردانید مرا پیامبر - سوره مریم - آیه ۳۰» خوب طبیعی است که کودک درون گهواره اصلاً پراتیکی نداشته تا شخصیتش شکل گیرد اما در باب محمد آنچه ما تا قبل از چهل سالگی او از تاریخ نویسان امثال طبری و سیره ابن هشام و غیره می‌دانیم و می‌خوانیم این بوده که شخصیت محمد یک شخصیت عادی بوده، یعنی یک جوان گوشه‌گیر عزلت‌نشینی بوده که یکی و دو سفر به شام مسافرت کرده و بقیه آن هم حداکثر چیزی که تاریخ در باره او گفته، پناه می‌برده به عزلت‌گزینی و گاه‌ها ماه‌ها به غارنشینی می‌پرداخته و در غار حرا بیتوته می‌کرده است. این حداکثر اطلاعی است که ما تا سن ۴۰ سالگی از شخصیت محمد داریم، خوب طبیعی است که اینچنین فرد غارنشین عزلت‌گزین نمی‌تواند آن محمدی باشد که بزرگترین تمدن بشری که از تمدن یونان و روم به قول نهری برتر بود، بخواهد بنا کند. پس این شخصیت باید در کوره پراتیک اجتماعی بر پایه پراکسیس قرآن و خودش قطره ساخته شود تا بتواند شخصیتی گردد که از آیات قرآن، مدینه پیامبر بنا کند. اینجا بود که محمد در عرض ۲۳ سال به موازاتی که آیات قرآن را ابر مبنای پراکسیس درونی خودش از وجودش استخراج می‌کند در فونکسیون برونی آن آیات بر مبنای پراکسیس برونی به آن آیات قرآن مادیت خارجی می‌بخشد تا مدینه‌النبی را بر پا کند و این رمز تدریجی بودن نزول قرآن برخلاف تورات و انجیل که نزول آن‌ها صورت دفعی داشته است بیان می‌کند.

ادامه دارد

## ۴۱ آبان، سی و هفتمین سال بسته شدن حسینیه ارشاد

سی و هفت سال گذشت و درب‌های بسته شده حسینیه ارشاد هنوز باز نشده است!

«امشب هرچند... سرم از بیخوابی و هیاهوی جمعیتی که از صبح تا به حال که سه و نیم بعد از نیمه شب است تحمل کرده‌ام درد می‌کند و اعصابم کوفته و حوصله‌ام سر رفته است ولی بهمان اندازه حال است. زیرا حسینیه ارشاد را ناگهان و به طور قاطع و لخت و تند تعطیل کردند و هر گونه کاری حتی بنائی مسجد را متوقف ساختند و پیدا است که در ظاهر چنین می‌آید که کار پایان گرفته است و فصلی از کتاب عمرم تمام شده است و اگر خدا بخواهد فصلی دیگر آغاز خواهد شد که امیدوارم از این فصل ضعیف‌تر نباشد. به هر حال کتاب زندگیم ورق خورد و خوشحالم که بر روی یک صفحه نایستاده‌ام و در حال حرکت بوده‌ام که به اینجا رسیده‌ام زیرا دیده‌ام بسیاری از شخصیت‌های معتبری که از اول تا آخر عمرشان کتاب زندگی را گشوده‌اند و بر روی یک صفحه خیره مانده‌اند و نمی‌دانم چه می‌کنند که صفحه هرگز به آخر نمی‌رسد؟... تا ازدواج کردند ایستادند تا پدر شدند به رکوع رفتند تا بچه‌ها دو تا شدن به سجود افتادند و بچه‌ها که سه تا شد به سقوط.»

«امشب ساعت چهار بعد از نیمه شب پس از یک دوره فعالیت پر شور فکری و جمعی و یک ماه تمام شب و روز هیاهو و تهمت و توطئه و تحرک و منبرها و کتاب‌ها و اعلامیه‌ها برای زمینه سازی و آمادگی ذهنی جامعه و بدبینی توده عامی مذهبی حسینیه بسته شد.»

«زمان، زمانی نیست که بتوان مطمئن بود که تا آخر عمر همیشه فرصت کار به تو می‌دهند.»

«چندین عامل تصادفی با هم جور شد و فضائی را پدید آورد من مثل کسی هستم که شب تاریک در بیابان گم شده و در سنگلاخی گرفتار است و ناگهان برقی جستن می‌کند در این فرصت که یک چشم به هم زدن است خیلی احمقانه است که کسی با همان خاطر جمعی و آرامی و عاقلانه قدم بردارد.»

راستی ۳۷ سال است که از بسته شدن درب‌های حسینیه ارشاد می‌گذرد، آیا حقیقتاً بعد از سی و هفت سال درب‌های بسته شده ۳۷ سال پیش حسینیه ارشاد باز شده‌اند؟ اگرچه در عرصه واقعیت می‌بینیم که حسینیه ارشاد امروز به یکی از دارالحماره‌های رژیم فقاقت بدل شده است که سامری‌های عاصی بر موسی در غیبت موسای زمان، به طور رفته از حلقوم مناره‌های این گوساله سامری فراخوان حماقت می‌کنند. البته آنچنانکه او در فردای بسته شدن حسینیه ارشاد در نامه‌ای که به مرحوم همایون نوشت گفت «دیگر با بسته شدن حسینیه ارشاد، حسینیه ارشاد یک ساختمان نیست بلکه بدل به یک حزب شده است که درهای این حزب در دورترین روستاهای ایران باز شده است.» به هر حال ۳۷ سال از بسته شدن حسینیه ارشاد می‌گذرد، آیا اگر درب‌های حقیقی بسته شده ارشاد در این مدت ۳۷ سال باز نشده است، درب‌های حزبی ارشاد باز شده است؟ حزبی که به گفته او جهان بینی‌اش توحید بود، اقتصادش سوسیالیسم، تکیه طبقاتی‌اش مستضعفین بود، فلسفه تاریخ‌اش مبارزه دیالکتیکی طبقاتی تاریخ، جامعه‌شناسی‌اش مبارزه

دیالکتیکی بین توده‌ها با سه شکل قدرت (ثروت، سیاست و معرفت یا نیروهای دارنده، نیروهای وادارنده و نیروهای باورنده یا زر، زور و تزویر) و انسان‌شناسی‌اش سنتز دیالکتیکی روح خدا و لجن، شعارش آگاهی - آزادی - برابری، تحقق جامعه ایده‌آلش با مرگ مالکیت و سرمایه‌داری حاصل می‌شود. انسان ایده‌آلش علی‌تبلور حقیقت خیر و زیبایی است، ایدئولوژی‌اش تشیع علوی است بر سه پایه «نفی قدرت، نفی ثروت و نفی معرفت انحصاری بالائی‌ها»، آزادی بدون عدالت و سوسیالیسم را حماقت بورژوازی می‌داند و سوسیالیسم بدون آزادی دسپاتیسم سوسیالیسم دولتی می‌خواند، اسلام منهای انسان را اسلام فقاقتی و دکماتیسم می‌خواند و اسلام برای انسان را اسلام تطبیقی می‌نامد، خطرناکترین دشمن توده‌ها برای اینچنین حزبی متولیان دستگاه اعتقادی حاکم می‌باشد که با سلاح دین به حاکمیت ثروت، قدرت مشروعیت و مقبولیت می‌بخشند، برای اینچنین حزبی بیش از فرعون و قارون، بلعم خطرناک‌تر است و پیش از عثمان و عبد الرحمن بن عوف، استخوان در دست ابودر را بر سر کعب الاحبار باید کوبید و در منای عشق برای رمی جمره ستون اول که ستون قدرت است باید رها کرد و ستون دوم که ستون ثروت هم باید رها کرد و ابتدا ستون سوم که ستون متولیات دستگاه اعتقادی حاکم هستند رمی کرد، چرا که تا زمانی که ستون سوم بر پا است، ستون اول که ستون قدرت و زور و سیاست است به خاطر مشروعیتی که از ستون سوم می‌گیرد نمی‌توان نابود کرد و همچنین تا زمانی که ستون سوم برپاست ستون دوم که ستون خداوندان زر و سرمایه هستند به خاطر مقبولیتی و مشروعیتی که توسط ستون سوم بدست می‌آورد، امکان نفی کردنش نخواهد بود. از نظر این حزب برای نقد بالائی‌ها یا نقد قدرت، باید اول ستون سوم را نقد و نفی کرد چراکه اوست که به این دو ستون مشروعیت و هویت می‌بخشد و نظام تبعیض سیاست و اقتصاد را با انتقال به خدایان از زمین به آسمان منتقل می‌کند، اوست که حماقت را تحت لوای حقیقت به توده‌ها می‌فروشد و انسانیت و حقوق انسانی را در پای خدایان آسمانی خود، قربانی می‌کند تا خداوند قدرت و ثروت زمینی را صاحب آن حق بنماید.

اعضای این چنین حزبی که رسالتشان کشف حقیقت و انتقال آن حقیقت کشف شده اجتماعی در عرصه نقد قدرت‌های سه گانه حاکمیت (زر و زور و تزویر) به درون خودآگاهی اجتماع می‌باشد، توسط این عقلانیت نقادانه اجتماعی، خود توده‌ها را به تفکر وادار می‌سازند و با خودآگاه کردن توده‌ها فرهنگ و سنت توده‌ها را به نقد می‌کشند و همراه با نقد قدرت‌های سه گانه «زر و زور و تزویر بالائی‌ها، فرهنگ و سنت خود پائینی‌ها» هم در عرصه پراتیک اجتماعی - طبقاتی - سیاسی به نقد می‌کشند و آن را دچار تحول می‌کنند و با تحول فرهنگی و سوبژکتیوی توده‌ها است که آن‌ها را جهت کاهش درد و رنج اجتماعی تحمیلی از بالائی‌ها بر آنها می‌شوراند و آن‌ها را وارد پراتیک تغییر دهنده اجتماعی می‌کنند و اینچنین است که توده‌ها می‌توانند بر سرنوشت خویش حاکم شوند و درد و رنج اجتماعی خود را بکاهند و با کاهش درد رنج اجتماعی خویش درد و رنج فردی خویش را هم کاهش دهند، چراکه تنها از این طریق است که توده‌ها می‌توانند بر مبنای کشف حقیقت، درد و رنج فردی خود را کاهش دهند یعنی اگر بر مبنای کاهش درد رنج اجتماعی توده‌ها به کاهش درد رنج فردی نرسند و بخواهند از طریق فردی به کاهش درد رنج فردی خود بپردازند در آن صورت تنها از طریق عقلانیت ابزاری امکان کاهش درد رنج فردی است نه از طریق عقلانیت نقدی که کار حزب می‌باشد. یعنی در آن صورت آنچنانکه مثلاً یک دندان پزشک بر پایه عقلانیت ابزاری می‌تواند درد و رنج دندان درد یک بیمار را درمان نماید آن فرد باید برای درمان درد رنج فردی خویش، دنبال درمانگر فردی دیگری برود که حاصل این عمل در نقطه ایده‌آل آن تنها کاهش درد و

کند تا آن روشنفکر آکادمیک و البته خود شریعتی این حقیقت را در مکاتباتی که با فانون داشته به روشنی مطرح کرده است.

بنابر این یکی از کارهای دیگر چنین حزبی بومی کردند تئوری‌های علمی کلاسیک و آکادمیک جهت مشارکت عملی توده‌ها در زندگی خودشان می‌باشد، چراکه توده‌ها در عرصه مبارزه طبقاتی خود با بالائی‌ها باید حتما تئوری‌های کلاسیک علمی مربوط به زندگی خودشان را فهم کنند تا در سایه فهم آن بتوانند شرکت فعالانه داشته باشند و در رابطه با همین موضوع بود که شریعتی در ترسیم استراتژی خود در «از کجا آغاز کنیم؟» پاسخ نهائی که به این سوال استراتژیک خود می‌دهد عبارت است از اینکه «باید از مذهب آغاز کنیم». چرا که آنچنانکه فوقا مطرح شد مذهب با آن عینکی که شریعتی به آن نگاه می‌کرد علاوه بر اینکه محصول نقد فرهنگی و سنتی خود توده‌ها بود وسیله و ابزار نقد قدرت‌های ثلاثه حاکمیت نیز می‌باشد و همچنین عاملی و سر پلی جهت انتقال محصول نقد قدرت ثلاثه بالائی‌ها به متن توده‌ها می‌باشد، در همین رابطه است که برای برپائی و فراخوان چنین حزبی، آیا وقت آن فرا نرسیده است تا آنانی که به کشف حقیقت و کاهش درد و رنج توده‌ها می‌اندیشند دمی و قوف کنند و در «صحرائی عرفات رفتن خود قبل از اینکه به مشعر شدن برسند» و قبل از اینکه خود را آماده رفتن به منای وجود بکنند این سوال حیاتی را از خود بکنند که:

در این ۳۷ سال چه کردیم؟

آیا در ۳۷ سالی که هر روزش یک فصل از تاریخ بود آیا به قدر یک گام توانسته ایم - این تاریخی که ۳۷ سال پیش در پای درب بسته حسینییه ارشاد می‌خکوب شد، - به جلو ببریم؟

اگر انقلاب مشروعیت ما پشت دیوارهای مشروطیت ۱۲۸۵ زمین گیر شده است و اگر دمکراسی ما هنوز در زیر دست فتوای تکلیفی و تعبیرپرور فقاقت دست و پا می‌زند و اگر عدالت اقتصادی ما بزرگترین بستر غارت استثمارگرانه طبقه نو رسیده آفازده‌های بورژوازی شده است و اگر سیاست ما در زیر ارباب‌های ولایت در غیبت توده‌ها مشروعیت را به مقبولیت بدل می‌کند و اگر امامت ما دستگاه اعتقادی حاکمیت برای تبیین مذهبی و فلسفی وحشتناکترین نظام اتوکراتیک مذهبی تاریخ شده است و اگر فلسفه اخلاق ما امروز در صورت اخلاق فقاقتی به صورت بزرگترین محلی گردیده است که حرام‌ها را حلال، زندان‌ها را دانشگاه، شکنجه‌ها را تعزیر، جاهلیت را هدایت، بلاهت را بینائی، تهمت و بهتان و افترا را امر به معروف و نهی از منکر، جهل و دروغ را عقلانیت، فقر و ذلت و زبونی را قناعت، تسلیم و تکلیف و تعبد را عبادت، تملق و چاپلوسی و ریا و زهد فروشی و دین فروشی را تقوی و ایمان و... می‌نامد، همگی معلول بسته ماندن درب‌های حسینییه ارشاد در این ۳۷ سال جنایت می‌باشد. اگر آنچنانکه شریعتی آرزو می‌کرد در روز ۱۴ آبان ۱۳۵۱ که حسینییه را به صورت عریان و قاطع و تند و لخت تعطیل کردند و شریعتی را برای مدت ۶ ماه به مخفی گاه و سپس برای مدت یک سال و نیم به انفرادی کمیته مشترک و بعدا برای مدت بیش از دو سال تا اردیبهشت ۵۶ به زندان بزرگتر خانه محصور ساختند و قدرت هر گونه فعالیت اجتماعی - سیاسی را از او گرفتند، حزب مستضعفین آنچنانکه او می‌خواست بر پایه حسینییه ارشاد شریعتی شکل می‌گرفت، علاوه بر اینکه درب‌های بسته ارشاد باز می‌شد امروز صاحب یک حزبی مستضعفینی بودیم که بازوی سیاسی پائینی‌ها بر علیه بالائی‌ها می‌بود و جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش دانش آموزی، جنبش معلمان و... توسط این حزب می‌توانستند هم:

رنج‌های فیزیولوژیکی او خواهد شد نه درد و رنج‌های اجتماعی که اهم درد و رنج‌های او را تشکیل می‌دهند.

بنابر این کار اصلی اینچنین حزبی کاهش درد و رنج‌های اجتماعی افراد درون جامعه بر پایه عقلانیت نقدی در چهار مؤلفه قدرت بالائی‌ها (زر و زور و تزویر و فرهنگ و سنت) خود پائینی‌ها می‌باشد. برای اینچنین حزبی کاهش درد و رنج مردم به صورت فردی امکان پذیر نیست و اگر به عقلانیتی در این رابطه اعتقاد داشته باشیم آن عقلانیت، عقلانیت ابزاری است نه عقلانیت نقادانه اجتماعی. به عبارت دیگر آنچه رسالت اعضای اینچنین حزبی را تشکیل می‌دهد عبارت است از «ایجاد عقلانیت نقادانه اجتماعی جهت به حرکت واداشتن مردم در راه کاهش درد و رنج آن‌ها توسط کشف حقیقت از طریق نقد دیالکتیکی قدرت و ثروت و دستگاه اعتقادی حاکمیت» میسر خواهد بود. برای اینکار اعضای اینچنین حزبی موظفند به زبان توده‌ها صحبت کنند و با توده‌ها به طور مستقیم وارد دیالوگ شوند و هرگز بین خود و توده‌ها واسطه‌ای برقرار نکنند و زبان ویژه یا جارگون خاص انتخاب نکنند تا دیواری گردد بین آن‌ها و توده‌ها بلکه بلعکس، از آنچنان پتانسیلی در زبان مردمی باید برخوردار گردند که بتوانند مطالب کلاسیک و آکادمیکی که مورد نیاز زندگی اجتماعی توده‌ها است را به زبان ساده خود آن‌ها برای آن‌ها مطرح کند تا آن‌ها به راحتی فهم کنند. به عبارت دیگر بزرگترین عاملی که چنین حزبی را با توده‌ها پیوند می‌دهد، زبان حزب است و بزرگترین هنر شریعتی که عامل برتری او از دیگر روشنفکران گردید و برای اولین بار در تاریخ روشنفکری ایران توانست با متن توده‌ها تماس بگیرد و اندیشه‌های خود را تا اعماق سوژکتیو توده‌ها نفوذ دهد و عمیق‌ترین مطالب کلاسیک و آکادمیک را وارد متن توده و خودآگاهی آن‌ها بکند، زبان شریعتی بود. زبانی که هیچگونه پایه جارگونی و فنی نداشت و مستقیم می‌توانست با توده‌ها تماس بگیرد و توده‌ها به راحتی حرف او را درک کنند و هیچگونه واسطه‌ای بین او و توده‌ها بوجود نیاید و یک نفر کارگر آنچنان برداشتی از مطالعه یک کتاب شریعتی بکند که یک دانشجو می‌کرد و به دلیل همین زبان مردمی شریعتی بود که او به راحتی می‌توانست عمیق‌ترین مطالب کلاسیک علمی و مذهبی و فلسفی را با ساده‌ترین زبان قابل فهم برای توده‌ها مطرح کند. برعکس ما روشنفکران، که ساده‌ترین مطالب علمی و کلاسیک مورد نیاز توده‌ها را آنچنان در لفافه‌های جارگونی می‌پیچانیم که نه تنها توده‌ها متوجه آن نمی‌شوند بلکه حتی خود ما هم گاهی از فهم آن‌ها باز می‌مانیم.

بنابر این اگر این حزب بخواهد دروازه بسته ارشاد را پس از ۳۷ سال باز کند، نخستین تاسی که باید از ارشاد بکند تقلید از زبان شریعتی است که رمز موفقیت او در میان تمامی روشنفکران تاریخ روشنفکری ایران بوده است. توده مردم توسط زبان روشنفکر است که به راحتی می‌توانند با او تماس برقرار کنند، دیگر از ویژگی‌های چنین حزبی جهت پیوند با توده‌ها «نقد فرهنگی و ایدئولوژیک و سوژکتیو پائینی‌ها» می‌باشد، آنچنانکه یکی از عوامل موفقیت شریعتی همین نقد بالائی‌ها از طریق ایدئولوژی پائینی‌ها بود. به عبارت دیگر شریعتی ابتدا توسط نقد سوژکتیو پائینی‌ها توانست به قول خودش «از تریاکی که از کارخانه پتروشیمی استحمار مذهبی بوجود آمده تشیع انقلابی علوی بسازد» و سپس زمانی که توانست از این تشیع یک ایدئولوژی انقلابی بسازد، کوشید از طریق این ایدئولوژی انقلابی قدرت‌های سه گانه بالائی را نقد کند و عقلانیت نقدی آن قدرت‌های سه گانه را در کانتکس ایدئولوژی انقلابی تشیع، وارد خودآگاهی توده‌ها کند. بطوریکه یک پیرو راستین ایدئولوژی شریعتی راحت‌تر می‌توانست توسط تشیع انقلابی شریعتی سوسیالیسم علمی بومی شده شریعتی را فهم

## عدالت و علی - قسمت دوم

### رابطه عدالت با سه ترم مکتب - نهضت - جریان

مکتب عبارت است از مجموعه مدون انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی، هستی‌شناسی، ارزش‌شناسی، وظیفه‌شناسی و معرفت‌شناسی که توسط پیامبر یا فیلسوف یا به قول وایتهد «پروفیسور»ها مدون می‌گردد و با تدوین آن دستگاهی هماهنگ به صورت منظومه فکری به وجود می‌آید که تمامی اجزای آن از انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی تا وظیفه‌شناسی، مانند اجزاء ارگانسیم در پیوند با یکدیگر دارای معنا و مفهوم می‌باشد و هر جزء آن جدای از کل مکتب نمی‌تواند دارای معنا و مفهوم مشخص می‌باشد. مثلاً مکتب اسلام که با وحی محمد توسط محمد تدوین گردید هم دارای هستی‌شناسی است، هم دارای معرفت‌شناسی است، هم دارای جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی، ارزش‌شناسی و وظیفه‌شناسی می‌باشد که تمامی این‌ها در کادر وحی محمد تبیین گردیده است و این‌ها اصول ثابت و محک‌های محمد می‌باشد که در پروسه تاریخ ثابت می‌ماند و هر کدام از این‌ها در پیوند با کل آن یعنی اسلام دارای معنی می‌باشد. مثلاً ما نمی‌توانیم انسان‌شناسی قرآن را جدای از توحید اسلام، قرآن و محمد برداریم و با مکتب دیگری پیوند دهیم، یا اصلاً ما نمی‌توانیم انسان‌شناسی یا جامعه‌شناسی قرآن را بر داریم و بخواهیم جدای از کل بدن مکتب، یعنی اسلام و توحید مورد بررسی قرار دهیم، حتماً باید همه این اجزاء در پیوند با یکدیگر مورد مطالعه قرار گیرد تا منظور و خواسته مکتب محقق گردد.

**نهضت** برعکس مکتب، صورت مدون و حالت سیستم بسته ندارد بلکه به صورت سیستم باز فکری حتی مستقل از بخش‌های دیگر رشد می‌کند مثل نهضت علم ساینس از بعد از رنسانس در اروپا که تا امروز به شکل کهکشان وار در حال باز شدن و گسترش می‌باشد و به صورت یک سیستم باز این نهضت علمی پیش می‌رود و هیچکس نمی‌تواند خود را مالک آن بداند و برای آن پایانی قائل شود، چرا که تا بشر وجود دارد این نهضت هم پا به پای آن جلو می‌رود و هرگز مانند مکتب دارای معمار مشخصی نیست بلکه به تعداد انسان‌ها دارای معمار می‌باشد و نیازی هم به پیوند اجزای آن، جهت پیشرفت و ادامه حیات نیست بطوریکه هر بخش آن می‌تواند مستقل از اجزای دیگر رشد کند و به رشد خود ادامه دهد.

**جریان**، شاکله‌ای غیر از مکتب و نهضت دارد چرا که برعکس مکتب و نهضت جریان یک رویکرد فکری است که به صورت تاریخی واقعیت پیدا می‌کند و به صورت تاریخی باز و گسترش می‌یابد و رشد می‌کند و در پیوند تاریخی تبیین می‌گردد و اگر تاریخ را از این رویکرد بگیریم آن جریان بدل به یک مقوله مرده و ذهنی می‌گردد مثل مقوله سوسیالیسم تاریخی، که در پیوند با تاریخ بشر از زمانی که در این کره خاکی انسان پیدا شده است و همراه با حق انسان به عنوان یک پدیده غیر قابل تفکیک از انسان به وجود آمده است. سوسیالیسم تاریخی به عنوان یک پراتیک اجتماعی - انسانی - اقتصادی - تاریخی هم، جهت استقرار اجتماعی - تاریخی آن حق مختص انسان مطرح گردیده است و پا به پای رشد انسان رشد کرده است که آخرین حلقه تکامل آن در مقابله با سرمایه‌داری، سوسیالیسم علمی می‌باشد که عبارت است از اجتماعی شدن تولید و توزیع توسط تولید کننده می‌باشد که از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی در اروپا تدوین گردید.

**عدالت** نه مکتب است - آنچه‌انکه اسلام مکتب می‌باشد و به وسیله وحی و محمد تدوین گردید - و نه نهضت است - آنچه‌انکه علم بعد از رنسانس به صورت نهضت مطرح گردید - بلکه فقط و فقط به صورت جریان می‌باشد، چراکه عدالت به صورت یک اصل کنکرت مکتبی توسط انبیاء یا فلاسفه مشخص مطرح نگردیده است بلکه بالعکس، به صورت یک اصل عام می‌باشد که تمامی انبیاء و فلاسفه و... که دم از انسانیت و حق می‌زنند موظف به پیروی از این جریان عام می‌باشد، ثانیاً همین عام بودن ماهیت جریان عدالت به عنوان یک اصل عام بشری باعث گردیده است که عدالت به عنوان یک محک در عرصه‌های مختلف کلامی - انسانی - حقوقی - اقتصادی - اخلاقی - اجتماعی - تاریخی مطرح گردد که در هر کدام از این عرصه‌ها عدالت به عنوان یک رویکرد پدیده مورد بحث را به چالش محکی و معیاری می‌کشد.

### مبانی معرفتی عدالت علی:

#### اصل اول - زیربنا بودن اپیستمولوژی یا معرفت و شناخت در عرصه عدالت نظری:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ - شروع دین از شناخت است نه از تقلید» به عبارت دیگر در سر در معبد عدالت علی (برعکس آکادمی افلاطون که نوشته بود کسی که هندسه نمی‌داند وارد نشود) نوشته است، کسی که شناخت ندارد وارد نشود. البته از نگاه علی عدالت نظری زیربنای عدالت عملی در عرصه‌های مختلف عدالت اخلاقی، یا عدالت فردی، عدالت اجتماعی، عدالت انسانی یا عدالت تاریخی، عدالت حقوقی یا عدالت قانون و قضاء می‌باشد. به عبارت دیگر در جهان‌بینی علی، اول عدالت به دو اشکوبه بزرگ تقسیم می‌شود اشکوبه اول عدالت نظری است که زیربنا می‌باشد و اشکوبه دوم عدالت عملی است. البته از نگاه علی این دو اشکوبه پیوند دیالکتیکی و متقابل و دیالکتیکی داشته و بینشان دیوار چین قرار ندارد چرا که پله‌های عدالت نظری و عدالت عملی از نگاه علی عبارتند از:

الف - معرفت یا شناخت اصل عدالت

ب - تصدیق یا ایمان به عدالت

ج - پیوند عدالت با توحید به عنوان دو زاویه یک منشور (نه دو اصل جدا از یکدیگر) که بر کل وجود حاکم می‌باشد و از خدا تا انسان و اجتماع و تاریخ و هستی همه بر مبنای آن حرکت می‌کنند.

د - اخلاص نمایش عدالت عملی و مادیت عدالت نظری می‌باشد که عبارت است از «یکتائی در بودن - یکتائی در زیستن و یکتائی در شدن.» همانی که به قول معلم کبیرمان اگر شیرینی آن بر مذاق هر انسانی بیفتد هر شیرینی دیگری را تلخ می‌بیند.

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ - اول شناخت شروع می‌شود، دوم کمال، معرفت به تصدیق می‌رسد، سوم کمال تصدیق به توحید می‌رسد، چهارم کمال توحید به اخلاص می‌رسد، پنجم کمال اخلاص باز به توحید می‌رسد - خطبه اول نهج البلاغه - فراز سوم» اما توحید اول توحید عملی است، توحید دوم توحید نظری.

«وَ سُنِّلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ الْعَدْلِ فَقَالَ التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ وَ الْعَدْلُ

«إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُمْ - آگاه باشید که جامعه شما به لحاظ تاریخی، طبقاتی، سیاسی و اجتماعی به ۵۰ سال قبل - یعنی مرحله جاهلیت عرب آن زمانی که محمد مبعوث شد - باز گشته است.»

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِهِ الْحَقُّ - بعثت محمد برای استقرار حق بود» همان حقی که موضوع عدالت است، همان حقی که مختص انسان است و با آن انسان، عدالت، نبوت و توحید معنی پیدا می‌کند ولی این حق امروز در عرصه‌های انسانی، اجتماعی، تاریخی و اقتصادی نابود شده است. پس برای عدالت باید از حق موضوع بعثت محمد شروع کنیم لازمه چنین کاری آن است که:

لَتُبْلِيَنَّ بَلْبَةً وَ لَتُعْرَبَنَّ عَرَبِيَّةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوُطُ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَغْلَاكُمْ وَ أَغْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصُرُوا وَ لَيَقْصُرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا - حال که جامعه شما به این مرحله طبقاتی، اقتصادی، سیاسی، تاریخی جاهلیت باز گشته است تنها راه بازگشت به مدینه النبوی یا جامعه محمد عبور از جاده عدالت برنامه من برای عبور شما از این جاده منحصر به فرد عبارت از:

اول: لَتُبْلِيَنَّ بَلْبَةً - انقلاب اجتماعی می‌کنم و با انقلاب اجتماعی نظام طبقاتی - سیاسی - اجتماعی شما را در هم می‌ریزم و شما را به اهم مخلوط می‌کنم چرا که این جمله را نه یکبار بلکه بارها از محبوبم محمد شنیدم که می‌گفت:

«الناس سواسیه کاسنان مشط - مردم مانند دانه‌های یک شانه با هم برابرند.»

دوم: لَتُعْرَبَنَّ عَرَبِيَّةً - انقلاب سیاسی می‌کنم تا با انقلاب سیاسی در عرصه انقلاب اجتماعی بتوانم جامعه طبقاتی شما را برای جهت دادن به جامعه سواسیه یا برابر محمد، جامعه‌ای که افراد مانند دانه‌های شانه با هم زندگی می‌کنند، شما را غربال کنم تا سره از ناسره جدا گردد و آن وقت است که می‌توانم هیرارشی جدیدی بر نظام سیاسی شما حاکم کنم.

سوم: لَتَسَاطُنَّ سَوُطُ الْقَدْرِ - انقلاب طبقاتی می‌کنم تا با انقلاب طبقاتی در عرصه انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی، جامعه طبقاتی شما در دیگر انقلاب طبقاتی جوشیده شود و تا با جوشیدن در دیگر انقلاب طبقاتی، نظام طبقاتی جامعه زیر و رو شود پائین‌ها بالا آیند و بالائی‌ها پائین روند: «حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَغْلَاكُمْ وَ أَغْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ - جلو دارهای طبقاتی را به عقب بر می‌گردانم و عقب افتاده‌های طبقاتی را جلو می‌برم و لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصُرُوا وَ لَيَقْصُرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا.»

چرا که لازمه عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی است و لازمه عدالت سیاسی، عدالت طبقاتی. زیرا به قول معلم کبیرمان در جامعه‌ای که یکی سواره است و دیگری پیاده، صحبت از دموکراسی دروغی بیش نیست.

ادامه دارد

أَلَا تَتَّهَمُهُ - توحید نفی توهم است در صورتیکه عدل نفی اتهام - کلمات قصار - شماره ۴۷۰ - صبحی صالح»

اصل دوم - عمل، معیار شناخت و ایمان است نه شناخت، معیار ایمان:

«وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ - ایمان چهار پایه دارد، اول مقاومت یا صبر، دوم شناخت یا یقین، سوم ایستادگی یا عدل، چهارم تلاش جهت تحقق عدالت یا جهاد - کلمات قصار - شماره ۳۱ - صبحی صالح»

«وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِفْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ - سوال شد از علی از مراحل ایمان، پس گفت: ایمان بر سه مرحله استوار می‌باشد: شناخت، تبلیغ، عمل - کلمات قصار - شماره ۲۲۷ - صبحی صالح»

«بِالْعَمَلِ يَسْتَدَلُّ الْإِيمَانُ وَ بِالْإِيمَانِ يَسْتَدَلُّ الْعَمَلُ»

اصل سوم - عدالت طبقاتی زیربنا و زمینه ساز عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی و عدالت انسانی می‌باشد و انجام عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی برای انجام عدالت طبقاتی است.

«أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْخَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِهِ وَ جُودُ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كَيْفَةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَقْبَتِ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا - قسم به آن کس که دانه گیاه را می‌شکافد و بشر را می‌آفریند اگر مردم پیرامون من جمع نشده بودند و با این عمل حجت را بر من تمام نکرده بودند و این میثاق خداوند از علما نگرفته بود که در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نباشند افسار این شتر خلافت را روی کوهانش می‌انداختم و او را رها می‌کردم و این آب خلافت را به همان کاسه اولش می‌ریختم چرا که دنیای شما نزد من از عطسه یک بز زکامی کمتر است - خطبه شفقیه - خطبه شماره ۳ - نهج البلاغه»

خطبه ۱۵ دومین خطبه عمومی امام علی (اولین خطبه عمومی امام علی پس از کسب قدرت خطبه ۱۶ می‌باشد) پس از به قدرت رسیدن در خصوص استرداد تیول های عثمان به خواص.

«وَ اللَّهُ لَوْ وَجِدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ - به خدا سوگند اولین کاری که می‌کنم مال‌های بی حساب و کتاب بخشیده شده از جانب عثمان به خواص پس می‌گیریم اگر پشت مهریه زنان رفته باشد یا با کنیزک‌های عیش و نوشتان خریده باشید - خطبه ۱۵ - نهج البلاغه» چرا که شروع عدل اجتماعی، عدل اقتصادی می‌باشد و برای عدل اقتصادی علی «الحق قدیم لایبطله عنه الشی» عدل از گذشته شروع می‌شود نه از حال، زیرا حق انسان معیار عدل است نه عدل معیار حق، آنچنانکه حق انسان قدیم بوده است، عدالت هم از گذشته شروع می‌شود و بزرگترین پایه شکاف طبقاتی جامعه شما بازگشت پیدا می‌کند به عطا‌های به حساب و کتاب سیاسی - اقتصادی خلفای گذشته بعد از محمد، برای شروع عدالت همه آن‌ها را پس می‌گیریم و به بیت المال باز می‌گردانم.

خطبه ۱۶ اولین خطبه عمومی امام علی پس از کسب قدرت سیاسی:

نظام انسان کش سرمایه‌داری جهانی می‌باشد. این جنبش توانسته است به صورت یک نهضت جهانی ضد سرمایه‌داری، بیش از دویست سال روز بروز در عرصه جنبش‌های ضد استثمارگراییانه منطقه‌ای دوام و اعتلا یابد و در عرصه جنبش‌های سه گانه کارگران، زنان و دانشجویی، این نهضت تاریخی را تحت رهبری جنبش کارگران به پیش ببرد و هرگز لباس نهادینه شدن یا دولتی شدن یا مکتبی شدن به تن نکند. سوسیالیسم تاریخی که دلالت بر مبارزه ضد تبعیضات طبقاتی - نژادی و اجتماعی انسان در فرآیند فرامسیون‌های مختلف تاریخی به صورت پروسس می‌کند، برعکس دو نوع سوسیالیسم مکتبی - دولتی و نهضت سوسیالیسم علمی است که اولی سوژکتیوی مکتبی داشت و دومی ابژکتیوی نهضتی. سوسیالیسم تاریخی، ساختاری جریانی دارد که برحسب شرایط مختلف تاریخی - طبقاتی سمت گیری سوسیالیستی تاریخی خود در مقابله با تبعیضات سه گانه طبقاتی - نژادی - اجتماعی در سه عرصه مهار قدرت، مهار ثروت و مهار معرفت تداوم پیدا کرده است.

### پیوند تئوریک اصل عدالت با جریان سوسیالیسم تاریخی:

سابقه جریان سوسیالیسم تاریخی به سابقه طرح اصل عدالت در تاریخ معرفت بشر بر می‌گردد که به موازات جایگاه تئوریک که اصل عدالت در عرصه معرفت بشری به خود می‌گرفته است جریان سوسیالیسم تاریخی هویت پیدا می‌کرده است. اصل عدالت در تاریخ معرفت بشری به صورت یک پروسس فکری از پنج قرن قبل از میلاد مسیح که برای اولین بار به صورت عدالت فلسفی توسط افلاطون مطرح گردید، تا امروز در فرآیندهای مختلف زیر:

- عدالت فلسفی
- عدالت کلامی
- عدالت فقهی
- عدالت قضایی
- عدالت اخلاقی
- عدالت اقتصادی
- عدالت سیاسی
- عدالت اجتماعی و...

توانسته مادیت عینی - ذهنی به خود بگیرد. به موازات همین سیر و مراتب معرفتی عدالت بوده است که جریان سوسیالیسم تاریخی اعتلای مرحله‌ای خود را به صورت پلکانی پشت سر گذاشته و شاید در همین رابطه اگر بگوئیم که همین سیر فرآیندهای پلکانی بوده که توانسته، عدالت را در ظروف مختلف خود از سوسیالیسم فلسفی افلاطون تا سوسیالیسم کلامی - اجتماعی - سیاسی محمد معنی نماید سخنی به گراف نگفته باشیم. بنابراین تنها اصل عدالت است که در تاریخ بشریت، قدمتی به اندازه جریان تاریخ سوسیالیسم و تاریخ معرفت بشری دارد. از این رو تنها با غور کردن در تاریخ تحول معرفتی این اصل است که می‌توانیم به تحلیل علمی جریان سوسیالیسم تاریخی بپردازیم.

### اصل عدالت در جریان سوسیالیسم تاریخی:

- ۱ - تعریف عدالت: عدالت را اعطای حق به ذی حق معنی می‌کنند.
- ۲ - موضوع عدالت: برحسب تعریف فوق از عدالت، موضوع

تنها با حواله کردن تمامی علل بحران سوسیالیسم جهانی دولتی به دخالت‌های سیاسی - اقتصادی و... اردوگاه امپریالیسم جهانی و با رفع اشکال کردن پایه‌های تئوریک سوسیالیسم دولتی، مساله جنبش سوسیالیسم دولتی را حیاتی دوباره بخشند و آزموده را آزمایشی دوباره کنند. به هر حال آنچه در این عرصه مظلوم قرار گرفته است جریان تاریخی سوسیالیسم می‌باشد که برای معتقدین به این جریان در این شرایط (که تقریباً نظام سرمایه‌داری جهانی حتی در کشورهای مدعی سوسیالیسم دولتی استقرار پیدا کرده است و پیروزی جهانی خود را بر ویرانه‌های سرزمین‌های سوخته سوسیالیسم دولتی جشن می‌گیرد) دفاع از آن کاری بس سهمگین و نفس‌گیر خواهد بود، چرا که تا پرچم این جریان تاریخی در گوشه‌ای بلند می‌شود لیبرالیسم یا سرمایه‌داری جهانی توسط نیروهای سواره و پیاده خود از هر جبهه‌ای که بتواند لوای جنگ تئوریک و سیاسی و... بلند می‌کند تا فریاد را پیش از آنکه بلند شود در نطفه خفه کند. در این راستا به قول سارتر در مقدمه مغضوبین زمین، بهترین لشکری که می‌تواند به حمایت از سرمایه‌داری جهانی و لیبرالیسم، به نفع جریان تاریخی سوسیالیسم بپردازد، همان روشنفکران آسمیله شده جهان سومی می‌باشند که بی جیره و موجب خود را در مقابله با لیبرالیسم یا سرمایه‌داری جهانی به آتش می‌کشند تا هویتی برای خویش کسب نمایند.

### سوسیالیسم؛ جریان یا نهضت یا مکتب؟

نخستین سوالی که در رابطه با بحث تئوریک سوسیالیسم تاریخی در برابر سوسیالیسم دولتی مطرح می‌شود، این سوال دوران ساز است که آیا سوسیالیسم تاریخی مانند سوسیالیسم دولتی یک مکتب می‌باشد؟ یا مانند سوسیالیسم علمی یک نهضت؟ به عبارت دیگر سه نوع سوسیالیسم موجود:

- سوسیالیسم تاریخی
- سوسیالیسم دولتی
- سوسیالیسم علمی

آیا همگی این‌ها ماهیتی و ساختاری مکتبی دارند یا نه؟ آنچه در پاسخ این سوال می‌توان به اجمال به آن پرداخت اینک به لحاظ ساختاری، مضمون و ماهیتی سه نوع سوسیالیسم فوق با یکدیگر متفاوت می‌باشند به این ترتیب که آنچنانکه سوسیالیسم دولتی ماهیتی مکتبی دارد که از نیمه دوم قرن نوزدهم توسط مارکس و انگلس بنیان‌گذاری گردید و بعداً توسط لنین و مائو و... تکمیل شد.

سوسیالیسم علمی - که به موازات شکل‌گیری سوسیالیسم مکتبی - دولتی در عرصه جنبش‌های کارگری - زنان و دانشجویی در سطح جهانی مادیت عینی پیدا کرد، به صورت یک نهضت مطرح گردید که هدف آن برعکس هدف سوسیالیسم دولتی<sup>۱</sup> عبارت است از شکل‌گیری نهضت جهانی ضد استثمارگراییانه، استثمارگرانه، استبدادگراییانه و استثمارگراییانه و... کارگران و زنان و دانشجویان و حتی قشر فرآگیر متوسط تحت هژمونی جنبش کارگری بر علیه

۱ . که عبارت بود از کسب قدرت توسط حزب در عرصه جهانی، بدون داشتن هیچگونه تئوری مهار قدرت که حاصل آن جانشین شدن ماشین حزب نخبه‌ها به صورت طبقه خاص، به جای پرولتاریا و استقرار هژمونی حزب کمونیست شوروی سابق به عنوان نماینده جهانی سوسیالیسم دولتی و تابعیت تمامی احزاب کمونیسم و سوسیالیسم جهانی از حزب فوق.

می‌پردازیم، نه یک مقوله مجرد ذهنی فرازمانی و فراتاریخی.

### رسالت محمد و جریان سوسیالیسم تاریخی:

با توجه به مطالب گفته شده آنچه می‌توان در مورد حرکت محمد در این رابطه مطرح کرد عبارت می‌باشد از:

۱ - پدیده وحی که گوهر رسالت محمد را تشکیل می‌داد، برخلاف پدیده وحی در رسالت موسی و عیسی که صورت فرازمانی و فراتاریخی و دفعی داشت، برای محمد به صورت پروسس و یک پدیده تاریخی که:

اولاً صورت تدریجی داشت؛

ثانیاً با زمان، مکان، دیسکورس و عقلانیت و فرهنگ جامعه محمد آموخته شده بود؛

ثالثاً با تاریخ و حوادث زندگی محمد عجین گشته بود؛

رابعاً با پایان تاریخ محمد، پایان یافته بود. فرآیند تاریخی شدن پدیده وحی در حرکت محمد به عنوان گوهر پیامبری محمد، تمامی رسالت‌های تاریخی و فراتاریخی محمد را تحت الشعاع خود قرار داد.

۲ - شخصیت خود محمد، همانند وحی محمد بر خلاف شخصیت عیسی مسیح که یک شخصیت فرازمانی و فراتاریخی بود، یک شخصیت تاریخی و یک پروسس بود که در بستر پراتیک درون - برونی حرکت وحی مرحله به مرحله کامل شد، تا توانست از یک محمد گوشه گیر که تا قبل از چهل سالگی هیچ گونه پراتیک قابل توجه عینی - ذهنی در جامعه خود نداشته است، محمدی بسازد که به عنوان بزرگترین فرمانده تمدن ساز و انسان ساز تاریخ بشریت اعتلا یابد، همین تاریخی شدن شخصیت محمد، باعث گردید تا اصل ولایت محمد در رسالت و نبوت محمد مطرح گردد که طبق تعریفی که از ولایت محمد از زبان اقبال لاهوری کردیم، گفتیم ولایت محمد عبارت است از «تکیه محمد بر شخصیت خودش و تجربه‌های شخصی خودش به جای دلیل پیام وحی خود در تبلیغ عینی - ذهنی وحی بود.»

۳ - شکل‌گیری دین اسلام یا نهضت اسلام در حیات محمد و بعد از محمد، به صورت یک پروسس تاریخی در بستر وحی تاریخی و محمد تاریخی، که اسلام تاریخی باعث گردید تا اسلام به صورت یک نهضت سیاسی - اجتماعی - تاریخی از عرصه زمان، تاریخ و جامعه مکه شروع به گذار بکند، به جامعه مدینه برسد و از یکایک جوامع، ملت‌ها و کشورهای جهان عبور کند، به طوری که در عرض کمتر از نیم قرن تمامی جوامع جهان بشریت را دچار تحول کند.

۴ - تاریخی بودن وحی و محمد و اسلام باعث گردید که نهضت اسلام از همان آغاز پیدایش تاکنون به عنوان یک نهضت سیاسی - اجتماعی - تاریخی مطرح گردد، در هر جامعه‌ای که وارد می‌شود آن جامعه را به صورت عینی - ذهنی دچار تحول بنیادی کند و برپایه این تحول عینی ذهنی در جوامع است که محمد، نخستین تحول اجتماعی را در مکه و مدینه قرن ششم میلادی جهت برپائی مدینه النبی محمد بوجود آورد.

۵ - همین ماهیت تاریخی بودن وحی محمد، شخصیت محمد و اسلام محمد باعث گردید تا نهضت محمد در تمامی جوامعی که وارد می‌شد صف‌بندی‌های موجود درون آن جامعه را به هم بریزد و صف‌بندی جدیدی در آن جامعه ایجاد کند، این صف‌بندی از صف‌بندی طبقاتی شروع می‌شد و به تغییر در صف‌بندی اجتماعی

عدالت حقوق یا حق می‌باشد.

۳ - پیش فرض‌های اصل عدالت

الف - اصل فرادینی بودن: اصل عدالت اینکه عدالت دینی نداریم، بلکه دین عادلانه داریم.

ب - سوسیالیسم تاریخی: جریان تاریخی جهت تحقق عدالت بوده است.

ج - جهت‌گیری اصل عدالت، نفی تبعیضات اجتماعی - تاریخی بشر توسط جریان سوسیالیسم تاریخی بوده است.

۴ - هدف عدالت: هدف عدالت، انسان می‌باشد آنچنانکه عیسی مسیح در پاسخ یهودیانی که به او خورده می‌گرفتند که چرا در روز شنبه که روز تعطیلی یهودیان است کار می‌کند می‌گفت: «ما شنبه را برای انسان می‌خواهیم نه انسان را برای شنبه» چون انسان فی حد ذاته به محض انسان شدن دارای حقوق می‌باشد و این حق و حقوق او بخشیده از طرف هیچ کس به او نمی‌باشد بلکه فقط به خاطر انسانیت خود، صاحب آن می‌شود. از زمانی که انسان پیدا شده است، حق پیدا شده است و زمانی که حق پیدا شده است اصل عدالت مطرح گردیده است. تا زمانی که حق به عنوان یک مقوله انسانی در تاریخ وجود داشته باشد، عدالت به عنوان یک اصل زنده وجود خواهد داشت.

۵ - انواع عدالت: اصل عدالت بر مبنای نوع حقوق یا حقی از انسان که به استیفاء آن می‌پرداخته است، به پنج نوع تقسیم می‌شود اول: عدالت کلامی - فلسفی که به بررسی رابطه حق انسان با خداوند می‌پردازد.

دوم: عدالت اجتماعی که به بررسی رابطه حق انسان با تبعیضات اجتماعی در هر جامعه می‌پردازد.

سوم: عدالت اقتصادی که به رابطه حق انسان با تبعیضات اقتصادی و طبقاتی درون جامعه می‌پردازد.

چهارم: عدالت قضایی که به رابطه حقوقی بین افراد با حق انسانی می‌پردازد.

پنجم: عدالت اخلاقی که به رابطه حق انسان با خودش می‌پردازد و ...

۶ - مبانی عدالت: عمده‌ترین اصل مبنایی عدالت، تاریخی بودن عدالت است و آنچه اصل تاریخی بودن عدالت مطرح می‌کند اینکه عدالت یک حقیقت سیال و مشکک و ذومراتب می‌باشد که برحسب شرایط مختلف تاریخی انسان، لباس عینیت به خود می‌پوشد. امکان تحقق دفعی و کامل آن در هیچ شرایط تاریخی وجود ندارد، چرا که خود موضوع عدالت که حق انسان می‌باشد، یک مقوله تاریخی است.

۷ - ابزار عدالت: ابزار عدالت، جریان سوسیالیسم تاریخی می‌باشد که در بستر فرآیند پروسه تاریخ، تکامل و اعتلا پیدا می‌کند.

۸ - اشکال عدالت: اصل عدالت به لحاظ شکلی به دو صورت مطرح شده است:

الف - عدالت تخیلی؛

ب - عدالت تاریخی؛

در شکل عدالت تخیلی، عدالت به عنوان یک مقوله ذهنی مستقل از واقعیت در عرصه کلام، فلسفه، احکام، شریعت، فقهات و اخلاق و... به بررسی آن می‌پردازند. اما در شکل عدالت تاریخی، ما به شرایط تاریخی تحقق اصل عدالت به صورت یک واقعیت برونی

و سیاسی می‌انجامید.

۶ - آنچه محمد توسط این وحی تاریخی و نهضت تاریخی و شخصیت تاریخی خودش، برای بشریت به ارمغان آورد اعتقاد به وجود خدا نبود، چرا که آنچنانکه قرآن به صراحت می‌گوید و تاریخ هم گواهی می‌دهد قبل از محمد تقریباً تمامی جوامع بشری به خدا اعتقاد داشتند. حال اگر در تبیین تجربه خدا پر آستانه خود دچار بحران بودند ولی در خود خداپرستی جای شکی نیست. بشر آن روز به خداوند اعتقاد داشت و محمد اصل خداپرستی را برای بشریت به ارمغان نیاورد، آنچنانکه از قرآن و تاریخ برمی‌آید اصل معاد هم اصلی نبود که محمد برای اولین بار برای بشریت آورده باشد، چرا که قبل از محمد، حداقل اصل معاد توسط نهضت ابراهیمی برای بشریت تبیین شده بود و بشر عصر محمد به معاد اعتقاد داشت. البته در رابطه با تبیین اصل معاد مانند تبیین اصل خداپرستی، بشریت دچار بحران معنا جهت تبیین تجربه خداپرستی و تجربه اعتقاد به معاد می‌بود. نقش محمد در این راستا فقط تصحیح تبیین خداپرستی و اعتقاد به معاد بود که در جای دیگر به شرح آن خواهیم پرداخت. مولوی این منظور را در داستان موسی و شبان در دفتر دوم مثنوی به زیبایی مطرح کرده است. بنابراین ره آورد محمد برای بشریت نه خدا پرستی بود و نه اعتقاد به معاد، آنچه ره آورد محمد برای بشریت می‌باشد در یک کلام عبارت است از توحید محمد تنها دستاورد تاریخی محمد برای بشریت می‌باشد. این دستاورد عظیم تحت شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلُحُوا» که در تمامی حرکت محمد به عنوان پرچم اسلام و شعار نهضت جهانی - تاریخی محمد مطرح بوده، بیان می‌گردد.

۷ - توحید در وحی تاریخی، شخصیت تاریخی و اسلام تاریخی محمد، یک بحث کلامی - ذهنی - مجرد تاسی یافته از مکتب یونانیان و ارسطو نبود که محمد با چند بیان نظری - ذهنی مثل توحید افعالی، توحید ذاتی، توحید صفاتی و... بخواهد سر و ته آن را به هم بیاورد. توحید از نگاه محمد عبارت بود از یک جهان‌بینی که مادیت تاریخی - زمانی آن، در انسان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی تاریخی، هستی‌شناسی تاریخی، معرفت‌شناسی تاریخی، ارزش‌شناسی تاریخی به نمایش می‌گذارد، اینجا بود که توحید محمد به عنوان یک نهضت کلامی - اجتماعی - سیاسی - انسانی - اقتصادی - طبقاتی - اخلاقی مطرح گردید.

۸ - توحید در نگاه محمد، نه فقط یک اصل فرادینی و فراشریعت - فرافقهی بلکه به صورت جهان‌بینی مطرح گردید.

۹ - کشاکش، جنگ‌ها، شکنجه‌ها و نبردهای تاریخی محمد با سردمداران زر و زور و تزویر همه به خاطر مادیت تاریخی - زمانی دادن به نهضت توحید بود، نه اعلام معاد و اعلام وجود خداوند در جهان. همه به خاطر جنبه اجتماعی - طبقاتی - اقتصادی - سیاسی توحید بود که سردمداران قدرت و ثروت و معرفت بشری از توحید برداشت ثنوری مهار قدرت و مهار ثروت و مهار معرفت می‌کردند و لذا با آن از در جنگ بر آمدند.

۱۰ - اصل عدالت در حرکت محمد اصلی در کنار اصل توحید نبود. در نگاه محمد مادیت خارجی و عینی توحید در عرصه هستی، انسان، جامعه، تاریخ و معرفت بشری می‌باشد که به سه شکل:

- عدل
  - قسط
  - المیزان
- مطرح گردید.

در هستی‌شناسی به صورت «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (سوره الرحمن - آیه ۷) یا «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ.» در انسان‌شناسی «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» (سوره آل عمران - آیه ۱۸).

در جامعه‌شناسی «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (سوره الحديد - آیه ۲۵).

در ارزش‌شناسی یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» (سوره المائدة - آیه ۸) و به عبارت دیگر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (سوره النساء - آیه ۱۳۵).

در اقتصاد «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (سوره الرحمن - آیه ۹).

در اخلاق «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (سوره الانعام - آیه ۱۵۲) یا «أَلَا تَطْعَمُونَ فِي الْمِيزَانَ» (سوره الرحمن - آیه ۸).

در وظیفه‌شناسی آن «اللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (سوره النحل - آیه ۹۰).

ادامه دارد

"بقیه از صفحه ۷"

الف - سازماندهی شوند و هم

ب - آموزش ببینند و هم

ج - ارائه برنامه سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و... برای جامعه بکنند.

در خلاء چنین حزبی است که امروز ما تجلیل از شریعتی می‌کنیم و با تجلیل از شریعتی بزرگترین حقیقتی که پای این تجلیل و تعظیم از شریعتی قربانی کرده‌ایم، حیات ایدئولوژیک شریعتی است. زندگی کردن اندیشه شریعتی که تنها در بستر حزب مستضعفین مورد نظر او امکان داشت با بسته شدن حسینیه ارشاد در ۱۴ آبان ۱۳۵۱ از اندیشه او گرفتیم و سپس از کتاب‌ها و نوارها و نامه‌ها و... قبری درست کردیم که تنها به درد تعظیم و پرستش می‌خورد و لا غیر.

بنابراین اگر می‌خواهیم درب‌های بسته شده حسینیه ارشاد پی از ۳۷ سال باز کنیم و اگر می‌خواهیم زندگی و حیاتی دوباره پس از ۳۷ سال به اندیشه شریعتی بدهیم تنها یک راه وجود دارد:

پیش بسوی برپائی حزب مستضعفین بر پایه ارشاد شریعتی.

نشر مستضعفین نخستین گام در این مسیر است.

والسلام

## سوره انشراح تبیین پیروسی بودن تکوین شخصیت

محمد و وحی و تدوین قرآن و اسلام - قسمت اول

و به همین خاطر است که باید محمد و وحی محمد یا قرآن محمد را سر پل انتقال بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقل خودبنیاد بدانیم، چرا که آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید این اوج رشد و تکامل و خودآگاهی و فهم محمد بود که دریافت که با توجه به زایش و ولادت عقل خودبنیاد و عقلانیت بشری در عصر خود که معلول جهش پیروسی تکامل تاریخی حیات بود با آیه ذیل اعلام ختمیت خود کرد:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - محمد پدر هیچکدام از رجال شما نمی‌باشد او رسول خداست و خاتم انبیاء ارسالی از جناب پروردگار می‌باشد حکم چرا که محمد خوب دریافته بود که با تولد عقل خودبنیاد و استدلال گر بشریت دیگر محلی برای زایش و رویش وحی و هدایت بیرونی در بستر پیروسی تکامل حیات بشری باقی نمی‌ماند و خاک تاریخ تکامل بشریت دیگر پیامبر خیز نخواهد بود - سوره احزاب - آیه ۴۰» به قول اقبال لاهوری:

نقش قرآن چونکه در عالم نشست      نقش‌های پاپ و کاهن را شکست  
فاش گویم آنچه در دل مضمراست      این کتابی نیست چیز دیگر است  
چونکه در جان رفت جان دیگر شود      جان چو دیگر شد جهان دیگر شود  
با مسلمان گفت جان در کف بنه      هر چه از حاجت فزون داری بده

بنابر این محمد در قرن ششم میلادی آخرین چوپان مبعوث هدایتگر برونی تاریخ تکامل بشریت بود که رسالتش انتقال بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقل خودبنیان استدلال گر بود که این رسالت را محمد توسط انتقال بشریت از مرحله معرفت تک منبعی شناخت مرحله کهن و غریزه بشریت که فقط وحی بود به مرحله معرفت سه منبعی شناخت مرحله مدرن یا نوین تاریخ معرفت بشری که عبارت بودند از: طبیعت، تاریخ، عقل بشری یا عقلانیت بشری به انجام رسانید.

به عبارت دیگر محمد عصای عقلانیت بشری را گرفت و از سرزمین تک منبعی شناخت به سرزمین چند منبعی شناخت، هدایت کرد و با آن دوران عقلانیت بشر آغاز شد و دوران وحی به پایان رسید و ختم نبوت توسط محمد برای همیشه توسط محمد اعلام گردید و به قول وایتهد «پروفیسور» ها جانشین پیامبران شدند و به قول محمد: «علماء امتی افضل من الانبیاء بنی اسرائیل» و به قول قرآن «يَا مُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ» جانشین پیامبران گردیدند.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِه آيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِه غَيْرِ حَقِّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِه عَذَابٍ أَلِيمٍ - سوره آل عمران - آیه ۲۱» و به همین دلیل است که به قول اقبال لاهوری ختم نبوت محمد در قدم اول ختم ولایت محمد بود، چرا که اصل ولایت محمد که گوهر نبوت محمد را تشکیل می‌داد از نظر اقبال لاهوری عبارت بود از تکیه محمد بر شخصیت و تجربه شخصی خود به جای تکیه بر دلیل و استدلال و عقلانیت در طرح ایده‌های اجتماعی - انسانی - تاریخی - هستی‌شناسی - معرفت‌شناسی - وظیفه‌شناسی - ارزش‌شناسی یا اخلاق خود می‌باشد یعنی محمد برخلاف استدلالیون و عقلیون و متکلمان در طرح ایده‌های خود به جای استدلال و ارائه دلیل شخصیت خود را جایگزین عقل می‌کرد. یعنی می‌گفت چون من تجربه کرده‌ام پس باید بشر و جامعه و تاریخ بپذیرید و به آن عمل کنید، این بود که محمد در آخرین مرحله غریزه تاریخ تکامل بشریت، ولایت خود را جایگزین عقل و دلیل و استدلال کرد تا توسط آن امکان انتقال بشریت از مرحله معرفت برونی - غریزی - وحی‌ای به مرحله عقلانیت و عقل خودبنیان و استدلال گر فراهم کند. پس از اینکه با

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ - وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ - الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ - وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ - فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - أَنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ - آیا سینه تو را شرح نکردیم یا آیا ما به تو شرح صدر دادیم و با آن شرح صدر بار و سختی مسئولیت تو را سبک نکردیم، همان سختی مسئولیتی که اگر شرح صدر اهدائی ما نبود پشت تو را در عرصه مسئولیت در هم شکسته بود، شرح صدر اهدائی ما به تو صورت مکانیکی نداشته، بلکه مولود حل شدگی تو در مشکلات و سختی‌های مسئولیت اجتماعی و تاریخی رسالتت بوده است پس بدان که با خود سختی‌های مسئولیت اجتماعی - به خاطر اینکه ایجاد شرح صدر می‌کند - آسانی است و این یک قانون کلی وجود است که خود سختی مسئولیت اجتماعی ایجاد شرح صدر و آسانی می‌کند، لذا اگر می‌خواهی رشد و تکامل پیدا کنی ای محمد به فراغت و کناره گیری از مسئولیت اجتماعی تن نده بلکه هر زمان که به آسایش و فراغت رسیدی فوراً خودت را دوباره به پراتیک اجتماعی و مسئولیت اجتماعی بزن، چرا که تکامل و رشد و ارتقاء تو در سختی‌های پراتیک اجتماعی است می‌باشد، در چنین مسیری می‌توانی با تکامل وجودی خودت در عرصه معراج و اسری وجودی‌ات به پروردگارت روی آوری مسیر نیل به پروردگارت از سنگلاخ و سختی‌های پراتیک اجتماعی مسئولیت رسالتت می‌گذرد نه از دور جستن از سختی‌ها و تن به آسایش و رفاه دادن.»

## مقدمه:

سوره انشراح از سور مکی می‌باشد که در نه آیه پس از سوره الضحی در اوایل حرکت پیامبر یعنی زمانی که چشمه وحی در وجود محمد اکتیو شده بود و بشریت در تند پیچ پیروسی تکامل خود قرار گرفته بود، محمد آخرین چوپان هدایتگر مرحله هدایت غریزی تاریخ بشریت آمده بوده تا بشریت را در حرکت پلکانی تکامل تاریخی خود گامی دیگر که آخرین پله هدایت بیرونی و غریزی بشر بود به پیش ببرد و به قول اقبال لاهوری «افسار هدایتگری بشر را از وحی و غریزه بگیرد و تحویل عقل استدلال گر و خودبنیان بشری بدهد». پس آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید محمد، در عصر گذار بشریت از مرحله هدایت بیرونی غریزه به مرحله هدایت درونی عقل استدلال گر و خودبنیان بشری قرار داشت، چرا که به قول اقبال محمد به لحاظ منبع وحی که چشمه فعال آن در سینه محمد قرار داشت و به صورت وحی یا غریزه بر بشریت جاری می‌شد وابسته به عصر کهن و دوران غریزه بشریت بود اما به لحاظ محتوای وحی، یا محتوای قرآن که رسالتش شورانیدن عقلانیت بشر بود وابسته به دوران عقلانیت استدلال گر و نوین بشریت بود. این بود که بعثت محمد در مرحله غریزه تاریخ معرفت بشری قرار داشت اما هجرت محمد و بنیان مدینه محمد و تمدن اسلام بر پایه محتوای وحی محمد یا قرآن که یک محتوای عقلانی بود، استوار می‌باشد.

محمد در مرحله انتقال هدایت بشری از صورت برونی به هدایت درونی که همان عقل خودبنیاد استدلال گر می‌باشد، قرار داشت.

گذاشت تا افسار هدایت بشریت را در دستان عقل خودبنیان و استدلال گر بشر قرار دهد تا بشر از آن مرحله خود با هدایتگری عقلانیت خود گردونه تکامل تاریخی خود را به کف گیرد و پروسه تکامل فردی - اجتماعی - تاریخی خود را هدایت نماید و آن را به سر منزل مقصود برساند.

### تاریخی بودن شخصیت محمد، وحی محمد و اسلام محمد:

حال با عنایت به مقدمه فوق و در نظر گرفتن جایگاه وحی محمد و شخصیت محمد در انتقال معرفتی تاریخ بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقلانیت استدلال گر خودبنیان، نخستین اصلی که باید بر شخصیت محمد و وحی محمد استوار باشد اصل دینامیسم است که باید هم بر شخصیت محمد که بر پایه اصل ولایت استوار می‌باشد و هم بر وحی محمد که مستلزم پایه‌های دینامیک ساختاری و پروسه شکل گیری تاریخی قرآن می‌باشد، حاکم گردد که بدون این اصل نه وحی محمد می‌تواند الگوی هدایتگر تاریخ بشریت باشد و نه شخصیت محمد. آنچنانکه قرآن می‌گوید:

«وَكذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا - و بدینسان گردانیدیم شما را امتی نمونه تا بر همه تاریخ الگو باشید آنچنانکه محمد بر شما الگو است می‌تواند هدایتگر حیات تکامل انسانی- تاریخی بشریت باشد - سوره البقره - آیه ۱۴۳» ولی سوال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه چگونه می‌تواند اصل دینامیسم منهای اصول دینامیک ساختاری وحی محمد، بر قرآن محمد و شخصیت محمد حاکم گردد؟ پاسخی که به این سوال مهم می‌توان داد در یک کلام عبارت است: ماهیت تاریخی پیدا کردن پروسه شکل گیری دو پدیده شخصیت محمد و قرآن محمد می‌باشد. به عبارت دیگر اگر قرآن محمد بخواد مانند ده فرمان موسی به صورت غیر تاریخی یعنی جدای از پراتیک اجتماعی - تاریخی - آنچنانکه بر موسی نازل شد - بر محمد هم نازل شود دیگر هر چند قرآن محمد به لحاظ ساختاری هم از پایه‌های دینامیسم برخوردار باشد، نمی‌تواند پتانسیل دینامیک خود را در پروسه تاریخی حفظ کند. پس برای اینکه اصل دینامیسم در شخصیت و قرآن محمد حفظ شود باید هر دو پدیده فوق در تکوین خویش ماهیت تاریخی به خود گیرند که برای این منظور باید این دو پدیده در بستر پراتیک اجتماعی - تاریخی تکامل پیدا کنند و در همین رابطه است که باید بگوئیم لازمه حفظ دینامیسم در شخصیت و قرآن محمد عبارتند از:

الف - اینکه این دو پدیده در پراتیک اجتماعی - سیاسی - تاریخی شکل گیرند.

ب - اینکه تکامل و رشد تکوینی این دو پدیده به صورت دفعی نباشد بلکه شکل تدریجی داشته باشد.

ج - اینکه پروسه تکامل آن‌ها در بستر تاریخ بشر ادامه داشته باشد و هرگز متوقف نشود.

آنچه در همین رابطه باید بگوئیم اینکه دقیقاً تمامی اصول سه گانه فوق هم در پروسه شکل گیری شخصیت محمد بر محمد حاکم بوده است و هم در پروسه شکل گیری قرآن و آن اینکه هر دو پدیده فوق ماهیتی تاریخی داشته و دارد و رمز اینکه قرآن یک مرتبه بر محمد مانند موسی نازل نشد، بلکه در یک پروسه ۲۳ ساله سخت و پر فراز و نشیب بر محمد نازل شد، همین مساله می‌باشد و باز همین موضوع شکل گیری تدریجی شخصیت محمد در بستر پراتیک اجتماعی - تاریخی علل ماندگاری و نمونه بودن و رشد پیوسته شخصیت محمد می‌باشد و شاید اولین کسی که این کلید شکل گیری شخصیت محمد را توانست کشف کند عبدالرحمان ابن

حرکت محمد بشریت به مرحله زایش عقل خودبنیان و استدلال گر و عقلانیت رسید، دیگر علت جانشین ولایت به جای عقل از میان رفت و اصل ولایت توسط محمد ختم و تعطیل شد و اصل دلیل جانشین علت و ولایت گردید و در همین رابطه بود که ختم نبوت محمد به ختم ولایت محمد منتهی شد و عقل خودبنیان استدلال گر، جانشین اصل ولایت شد و لذا آنچنانکه اقبال می‌گوید با مرگ محمد هیچ احدی دیگر نمی‌تواند مدعی ولایت بر بشریت به هر شکل آن چه ولایت سیاسی، چه ولایت فقهی، چه ولایت معنوی و... بشود، چرا که با طرح کلمه ولایت اصل تعطیلی عقل و عقلانیت یک اصل محتوم خواهد بود و با تعطیلی اصل عقلانیت اصل انتخاب و آزادی فرد و اجتماع هم تعطیل می‌شود و با تعطیلی اصل اختیار و انتخاب به قول کانت اصل تکلیف جانشین اصل حق می‌گردد و این بلائی است که باعث می‌شود به قول رادها کریشنان توسط آن زور لباس تقوی به تن می‌کند و با این لباس هر جنابیتی در جامعه مباح خواهد بود. پس طرح اصل ولایت در هر شکل آن در اسلام پس مرگ محمد به معنای نفی آزادی، اختیار، عقلانیت و آگاهی بشر خواهد بود که باید به شدت جهت ریشه کن کردن آن تلاش کرد و باز در همین رابطه است که آنچنانکه قرآن می‌گوید رسالت ولایت محمد شوراندن عقول مردم می‌باشد:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ... وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ - رسالت محمد پاره کردن غل‌ها و زنجیرهایی بود که بر اندیشه و عقلانیت بشر بسته بود - سوره اعراف - آیه ۱۵۷»

و یا آنچنانکه امام علی در خطبه شماره یک نهج البلاغه در باب هدف رسالت انبیاء مطرح می‌کند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَآءَهُ لِيَسْتَأْذِنُواهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنَسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَانِ الْأَعْقُولِ - پیامبران خدا مبعوث شدند تا بر طبق میثاقی که با بشریت داشتند از بشریت بخواهند و نعمت فراموش کرده بشریت که هم تن عقل او بود برای آن‌ها مطرح کنند - و با طرح عقل بشریت با بشریت اتمام حجت کنند - و گنج‌های مدفون شده عقل بشری را بر آشوبند» بنابراین پروسه تکامل تاریخی حیات بشریت در عصر محمد بود که با زایش عقل و عقلانیت بشری دست محمد را باز

۱. نمونه بارز و کنکرت و مشخص و مصداق عینی آن وضعیت سیاسی - اجتماعی - تاریخی کشورمان از بعد از انقلاب فقهاتی ۲۲ بهمن سال ۵۷ تاکنون می‌باشد که با سلطه اسلام فقهاتی بر انقلاب ۲۲ بهمن توسط خمینی اصل ولایت فقیه به عنوان ستون خیمه نظام اتوکراتیک رژیم فقهاتی حاکم در آمد که با آن رژیم فقهاتی حاکم فعلی توانست تمام قدرت اقتصادی - سیاسی - نظامی - اداری - اجتماعی را در کف ولی فقیه نگه دارد و با آن مخوفترین اتوکراسی و دسپاتیسم تاریخ بشریت را شکل دهند و با طرح شعار دروغین مشروعیت و مقبولیت یا جمهوریت و اسلام، قدرت را از خدا به امام زمان منتقل کنند و سپس از امام زمان هم به خودشان و با طرح شعار «اگر همه مردم بگویند آری، اسلام (بخوان حکومت اتوکراسی فقهاتی خودشان) بگویند نه، نه است» تمامی آزادی اجتماعی و مبنای دموکراسی را از مردم گرفتند و به خودشان منتقل کردند و جلو هر گونه ریزش قدرت از مقام عظمی ولایت بر مردم گرفته‌اند و طبیعی است که تا زمانی که این اصل بر قانون اساسی کشورمان حاکم باشد صحبت از اصلاحات و دموکراسی و انتقال قدرت در این کشور کردند خیانتی بیش نخواهد بود و هر گروه و فردی که در این جامعه بخواهد به شکلی قیم و پشتیبان و نگهدارنده این اصل در قانون اساسی کشورمان باشد جزو خائنین به این مردم و کشور می‌باشد و در همین رابطه است که شعار اصلاحات در این کشور اولین خاکریزی که باید پشت سر بگذارد نفی اصل ولایت فقیه در قانون اساسی به هر شکل و صورت آن می‌باشد، چرا که وجود این اصل به معنای تعطیلی عقل، عقلانیت، آزادی، انتخاب، حق و رای، دموکراسی، نخواستی، نوگرایی و... خواهد بود و به خاطر همین است که اقبال لاهوری در همین رابطه می‌گوید «که ما مسلمانان به خاطر اعتقاد به اصل ختم ولایت محمد، آزادترین مردمان جهان و تاریخ هستیم» چرا که با طرح ختم اصل ولایت توسط محمد دیگر هیچ زنجیر و مانعی در سر راه عقل بشر نخواهد بود و بشریت می‌تواند با تمام آزادی در بستر لایتنهای عقلانیت خود جولان کند.

چون گواهد خواهد این قاضی مرخ  
آن جفا با تو نباشد ای پسر  
بر نمرد. چوبی که آن را مرد زد  
گر بزد مراسب را. آن کینه کش  
تا ز سکسک وارهد. خوش پی شود  
آن یکی میزد یتیمی را به قهر  
دید مردی آنچنانش زار زار  
گفت: چندان آن یتیمک را زدی  
گفت: او را کی زدم؟ ای جان و دوست  
مادر ار گوید تو را: مرگ تو باد  
آن گروهی کز ادب بگریختند  
عاذلان نشان از وفا واراندند  
لاف و غره‌ی ژاژخا را کم شنو  
زانکه زاد و کم خیال گفت حق  
که گر ایشان با شما هم‌ره شوند  
خوبیشتن را با شما هم صف کنند  
پس سپاهی. اندکی. بی این نضر  
هست بادام کم خوش بیخته  
تلخ و شیرین گر به صورت یک شی اند  
گیر. ترسان دل بود. کاو از گمان  
می‌رود در ره. نداند منزلی  
چون نداند ره. مسافر چون رود؟  
هر که گوید: های این سو راه نیست  
ور بداند ره دل باهوش او  
پس منسو همراه این اشتر دلان  
پس گریزند و تو را تنها هلند  
تو ز رعنايان موجو هین کارزار  
طبع. طاوس است. و وسواس کند

بوسه ده بر مار. تا بابی تو گنج  
بلکه با وصف بدی. اندر تو در  
بر نمرد آن را نزد. بر گرد زد  
آن نزد بر اسب. زد بر سکسکش  
شیره را زندان کنی. تا می‌شود  
قند بود آن لیک بنمودی چو زهر  
آمد و بگرفت زودش در کنار  
چون نترسیدی ز قهر ایزدی؟  
من بر آن دیوی زدم کاو اندر اوست  
مرگ آن خو خواهد. و مرگ فساد  
آب مردی. و آب مردان ریختند  
تا چنین حیز و مختت ماندند  
با چنین‌ها در صف هیجا مرو  
کز رفاق سست بر گردان ورق  
غازبان بی مغز همچون گه شوند  
پس گریزند و دل صف بشکنند  
به که با اهل نفاق آید حشر  
به ز بسیار به تلخ آمیخته  
نقص از آن افتاد که هم دل نی‌اند  
میزید در شک ز حال آن جهان  
گام ترسان می‌نهد اعمی دلی  
با تردها و دل پر خون رود  
او کند از بیم. آنجا وقف و ایست  
کی رود هرهای و هو در گوش او؟  
زانکه وقت ضیق و بیمند آفلان  
گر چه اندر لاف سحر بابلند  
تو ز طاوسان موجو صید و شکار  
دم زند تا از مقامت بر کند

بنابر این رابطه محمد با قرآن یک رابطه پراکسیسی است، یعنی محمد با تک تک آیات قرآن چنین رابطه‌ای دارد و آن اینکه قرآن بر خلاف کتاب موسی که به صورت چند لوح یکباره در طور و صحرای سینا بر موسی نازل گردید، یا کتاب انجیل مسیح از آنجائیکه هر آیه‌ای از قرآن که در عرض ۲۳ سال بر محمد نازل می‌شد محمد موظف بود تا مادیت ابژکتیو آن را در جامعه در بستر پراتیک اجتماعی - سیاسی خود به نمایش بگذارد. در این رابطه به موازات شکل‌گیری پروسه ۲۳ ساله تکوین قرآن پروسه تکوین شخصیت محمد هم به انجام می‌رسید که همین موضوع اصل پراکسیسی برونی بودن قرآن و آیات قرآن در رابطه با شخصیت محمد را به نمایش می‌گذرد و همین موضوع پراکسیسی برونی بودن قرآن و آیات قرآن تفاوت شخصیت محمد با شخصیت عیسی را به نمایش می‌گذارد، چرا که شخصیت عیسی که در جوانی حداکثر در سن ۳۵ سالگی به فتوای علمای یهود به صلیب کشیده می‌شود، اصلاً مانند شخصیت محمد به صورت تجربی و به صورت تدریجی در بستر پراتیک اجتماعی یا پراکسیسی برونی شکل نگرفته بود و لذا در همین رابطه پیام و کتاب عیسی هم مانند پیام و کتاب محمد به صورت تدریجی و تجربی بر عیسی نازل

بقیه در صفحه ۵

خلدون تونسی بود که در کتاب «مقدمه تاریخی» خود شخصیت محمد را به عنوان یک پروسس مطرح کرد که در عرصه پراتیک اجتماعی تاریخی ۲۳ ساله توانست رشد پیدا کند. از دیدگاه ابن خلدون شخصیت محمد قبل از وحی و ابتدای وحی و حتی در مرحله ۱۳ ساله مکی با شخصیت مدنی محمد کاملاً متفاوت است چرا که محمد در مرحله مکی قبل از بعثت یک فرد گوشه نشین می‌باشد که بزرگترین پراتیک اجتماعی او یکی و دو سفر تجارت به شام بوده که در معیت ابوطالب یا به عنوان کارگر خدیجه به انجام رسانده است که طبیعی است که این چنین شخصیتی توانائی خلق یک پراتیک تاریخی - اجتماعی برای بشریت نخواهد داشت و برای اینکه بتواند از آنچنان پتانسیلی برخوردار گردد باید وارد یک پراتیک اجتماعی - تاریخی نفس گیر و سهمگین شود که در مرحله مدنی محمد اتفاق می‌افتد و از سال دوم یا سوم هجرت محمد این پراتیک به اوج خود می‌رسد و محمد پا به پای شکل‌گیری آن پراتیک قرآنی، محمد با آن پراتیک ساخته می‌شود و رشد می‌کند و تکامل می‌یابد و به همین خاطر است که ابن خلدون می‌گوید صبر و طاقت محمد در مکه کمتر از دوران مدینه بود و به همین خاطر است که ابن خلدون می‌گوید آیاتی که در مکه بر محمد نازل می‌شود آیاتی کوچک می‌باشد، چرا که محمد هنوز از آنچنان صبری برخوردار نمی‌باشد که بتواند آیات کثیره تحمل کند ولی در مدینه محمد به خاطر ظرفیتی که در عرصه پراتیک تاریخی و اجتماعی توانسته است کسب نماید دارای آنچنان صبر و تحملی شده است که آنچنانکه در شان نزول آیات و سور مدنی مفسرین مطرح کرده‌اند بیش از نیمی از آیات سوره توبه به یکباره زمانی که محمد سوار ناقه بوده است بر محمد نازل شده است. بنابراین آنچه از این نظریه ابن خلدون می‌توان نتیجه‌گیری کرد اینکه شخصیت محمد در بستر پراتیک اجتماعی - سیاسی - تاریخی شکل گرفته و تکامل پیدا کرده است و محمد پا به پای پراتیک اجتماعی که خود می‌ساخته است، خود نیز ساخته می‌شده است و همین رمز پراکسیسی بودن ماهیت پراتیک اجتماعی محمد می‌کند، چرا که اصل پراکسیسی مبین چیز دیگری غیر از این نمی‌باشد که انسان به همان میزان که خالق پراتیک خود می‌باشد، آن پراتیک مخلوق انسان در فونکسیون دیگر خالق خود آن آفریننده خود می‌باشد. مثلاً زمانی که استاد ابوالقاسم فردوسی در طوس در قریه‌ای از خراسان مشغول سرودن شاهنامه می‌باشد، اگرچه در زمان سرودن ابیات شاهنامه این فردوسی است که شاهنامه را می‌سراید و خالق شاهنامه می‌باشد، اما همین ابیات شاهنامه در فونکسیون دیگر به ازای هر بیت خود فردوسی را، فردوسی‌تر می‌کند. یعنی مخلوق، خالق آفریننده خود می‌شود و این است تعریف پراکسیسی که در رابطه با محمد و قرآن کاملاً صدق می‌کند. چرا که آنچنانکه قرآن در ۲۳ سال توسط پراکسیسی باطنی و درونی محمد ساخته می‌شود همین قرآن در عرض ۲۳ سال توسط پراکسیسی برونی محمد را می‌سازد و محمد غارنشین و گوشه گیر خلوت‌گزین را به بزرگترین سردار و فرمانده و رهبر اجتماعی تاریخ بدل می‌کند. مولوی در دفتر سوم مثنوی در داستان مسجد مهمان کش رمز پراکسیسی بودن حرکت محمد اینچنین مطرح می‌کند:

گفت پیغمبر: سپهدار غیوب  
وقت لاف غزو. مستان کف کنند  
وقت ذکر غزو. شمشیرش دراز  
وقت اندیشه. دل او زخم جو  
لا شجاعه یا فتی قبل الحروب  
وقت جوش جنگ. چون کف بی فنند  
وقت کز و فرّ تیغش چون پیاز  
وقت ضربت می‌گریزد. کو بکو  
کاو رمد در وقت صیقل از جفا  
چون گواهد نیست. شد دعوی تباه  
من عجب دارم ز جویای صفا  
عشق. چون دعوی. جفا دیدن. گواه

و مشخص می‌باشد، چرا که آنچه که می‌توانیم در پاسخ سوال اول در اینجا مطرح کنیم عبارت است از اینکه، حرکت سیاسی نشر مستضعفین عبارت است از «نقد ابژکتیو - سوپژکتیو یا عینی - ذهنی توانائی و دانائی جامعه در چهار مؤلفه آن می‌باشد» که سه مؤلفه آن شامل «زر - زور - تزویر» بالائی‌ها یا حاکم می‌باشد که همان «نقد قدرت، نقد ثروت و نقد معرفت» بالائی‌ها است یا به عبارت دیگر حقیقت قابل کشف مورد نظر نشر مستضعفین محصول منطق ارسطویی یا آکادمی افلاطونی و... نمی‌باشد، بلکه حقیقت قابل کشف از نظر نشر مستضعفین حکمت گم شده‌ای است که نشر مستضعفین معتقد است که تنها با نقد سه مؤلفه بالائی‌ها یعنی «زر، زور و تزویر» و یک مؤلفه در پائینی‌ها که «نقد باورهای مردمی که همان سنت، مذهب و...» می‌باشد، امکان پذیر است. به عبارت دیگر نشر مستضعفین در مرحله تاکتیکی هدف و رسالت و وظیفه خود عقلانیت نقادانه دانائی و توانائی جامعه در بالا و پائین مطرح می‌کند یا بهتر است این طور مطرح کنیم که «نشر مستضعفین در مرحله تاکتیکی خود به همان اندازه که در برابر بالائی‌ها موضع نقادانه به خود گرفته در برابر پائینی‌ها هم بی تفاوت نمی‌باشد»، بلکه بالعکس در برابر پائینی‌ها هم به صورت نقادانه برخورد می‌کند اما با این تفاوت که موضع نقادانه نشر مستضعفین در برابر بالائی‌ها به شکل سه مؤلفه‌ای یعنی نقد «زر، زور و تزویر» می‌باشد که «نقد زر با تکیه بر سوسیالیسم»، «نقد زور با تکیه بر دموکراسی» و «نقد تزویر با تکیه بر آزادی‌ها به خصوص آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی احزاب و...» مطرح می‌کند. اما موضع نقادانه نشر مستضعفین در برابر پائینی‌ها تنها به صورت «آگاهی بخش توسط استحاله باورهای گذشته سنتی مذهبی فقهاتی مردم به باورهای نوین» امکان پذیر خواهد بود و به همین دلیل است که حقیقت مورد انتظار نشر مستضعفین یک حقیقت مجرد ذهنی و خشک و سوپژکتیوی نیست بلکه بالعکس، حقیقت برای نشر مستضعفین عبارت است «نقد قدرت، نقد ثروت و نقد معرفت» بالائی‌ها توسط «دموکراسی، سوسیالیسم، آزادی قلم، بیان و احزاب در بستر پراتیک اجتماعی» می‌باشد که با توجه به تعریفی که از قدرت در بالائی‌ها برتراند راسل می‌کند و آن را شامل «سه قطب قدرت سیاسی یا زور، قدرت اقتصادی یا زر و قدرت علمی یا تزویر» می‌داند، می‌توانیم وظیفه مرحله‌ای نشر مستضعفین «نقد قدرت در بالائی‌ها و نقد معرفت در پائینی‌ها» بدانیم یا «نقد ابژکتیو در بالا و نقد سوپژکتیو در پائینی‌ها» بدانیم و در عرصه نقد معرفت در پائینی‌ها است که نشر مستضعفین به نقد سنت و فرهنگ و مذهب کلاسیسم خود توده‌ها می‌پردازد. به عبارت دیگر نشر مستضعفین نقاد چهار مؤلفه می‌باشد:

الف - نقاد سیاست یا زور حاکم

ب - نقاد ثروت یا نظام و ساختار اقتصادی حاکم یا زر

ج - نقاد علم یا معرفت حاکم یا تزویر

د - و بالاخره نشر مستضعفین نقاد سنت و فرهنگ خود مردم نیز می‌باشد.

در این جا به تفاوت «نقد معرفت در بالائی‌ها» با «نقد معرفت در پائینی‌ها» توسط نشر مستضعفین پی می‌بریم، چرا که «نقد معرفت در بالائی‌ها» از نظر نشر مستضعفین، یک وجه قدرت است که ماهیت ابژکتیوی دارد، اما «نقد معرفت در پائینی‌ها» نقد آگاهی‌بخش بر پایه استحاله سنت و فرهنگ و مذهب فقهاتی و تکلیفی توده‌ها می‌باشد و این چهارمی است که (یعنی نقد معرفتی پائینی‌ها) خط بین نشر مستضعفین و پوپولیسم را تعریف می‌کند. چرا که مشخص می‌سازد که نشر مستضعفین تسلیم «بودن» توده‌ها نمی‌باشد و در کنار نقد حاکمیت توده‌ها، خود توده‌ها را هم به

پاسخ: اولاً آنچه در پاسخ به این سوال در خصوص وظایف و رسالت کوتاه مدت و درازمدت یا محوری و استراتژیک نشر مستضعفین باید بگوئیم اینکه، آنچنانکه در ترم مرکب عنوان شده نشر مستضعفین مطرح شده است، نشر مستضعفین ارگان عقیدتی و سیاسی حرکت مستضعفین می‌باشد که خود این عنوان توضیح دهنده رسالت و وظایف محوری نشر مستضعفین می‌باشد. چرا که ترم مرکب عقیدتی - سیاسی حرکت مستضعفین توضیح دهنده این حقیقت است که نشر مستضعفین رسالتش هدایت‌گری عقیدتی و سیاسی حرکت مستضعفین در بستر سازمان‌گرایانه حزبی می‌باشد، در ثانی آنچنانکه در عنوان نشر مستضعفین ارگان عقیدتی - سیاسی حرکت مستضعفین ایران هویداست، نشر مستضعفین یک رسالت مرحله‌ای دارد و یک رسالت درازمدت.

رسالت مرحله‌ای نشر مستضعفین عبارت است از «شوراندن عقلانیت توده‌ها جهت ایجاد خودآگاهی طبقاتی - اجتماعی - سیاسی - تاریخی توسط دو وسیله: ۱ - کشف حقیقت، ۲ - انتقال حقیقت به درون خودآگاهی تاریخی اجتماعی توده‌ها.»

رسالت درازمدت و استراتژیک نشر مستضعفین عبارت است از «سازمان‌گری حرکت مستضعفین در عرصه جنبش‌های اجتماعی، کارگری، زنان و اقلیت‌های قومی می‌باشد».

هدف محوری و تاکتیکی نشر مستضعفین - آنچنانکه فوقاً مطرح شد - عبارت است از «کشف حقیقت و انتقال حقیقت کشف شده به توده‌ها» می‌باشد. آنچه مهم‌تر از تعریف و تعیین هدف مرحله‌ای نشر مستضعفین (که فوقاً مطرح شد) می‌باشد، عبارت است از مکانیزمی است که به این اهداف دو گانه سوپژکتیوی لباس عینیت و ابژکتیو می‌پوشاند. به عبارت دیگر سوال مهم‌تر از اهداف محوری و تاکتیکی نشر مستضعفین اینکه چگونه نشر مستضعفین می‌خواهد کشف حقیقت کند؟ و با چه مکانیزمی نشر مستضعفین می‌خواهد پس از کشف حقیقت این حقیقت را به درون خودآگاهی انسانی - اجتماعی - تاریخی توده‌ها منتقل نماید؟

در رابطه با این دو سوال است که موضوع آنالیز ترم عقیدتی - سیاسی برای نشر مستضعفین مطرح می‌گردد. چرا که پس از آنالیز ترم مرکب عقیدتی - سیاسی، این عنوان به دو پارادایم کیس عقیدتی و سیاسی تقسیم می‌شود که عنوان عقیدتی پاسخ به سوال دوم است و عنوان سیاسی پاسخ به سوال اول می‌باشد. به عبارت دیگر ما در ظل ترم سیاسی، کشف حقیقت می‌کنیم و در ظل ترم عقیدتی، این حقیقت کشف شده را به درون خودآگاهی انسانی - اجتماعی - تاریخی توده‌ها منتقل می‌کنیم. البته پر واضح است که ما حتی تا این مرحله از پاسخ هنوز نتوانسته‌ایم وظیفه و رسالت نشر مستضعفین را به صورت شفاف مشخص کنیم، چرا که در همین جا باز دو سوال کلیدی دیگر مطرح می‌شود، یکی اینکه نشر مستضعفین در لوای حرکت سیاسی خود که صورت سوپژکتیو دارد، چگونه می‌تواند به کشف حقیقت برسد؟ یا به عبارت دیگر در حرکت سوپژکتیو سیاسی نشر مستضعفین چه مضمونی وجود دارد که توسط آن نشر مستضعفین می‌تواند به کشف حقیقت برسد؟ و دیگر آنکه عنوان عقیدتی وظیفه مرحله‌ای نشر مستضعفین از چه مضمونی برخوردار است که نشر مستضعفین توسط آن می‌تواند حقایق کشف شده در بستر حرکت سیاسی خود را به درون خودآگاهی توده‌ها منتقل نماید؟

پاسخ به این دو سوال آخر، تبیین کننده رسالت و وظیفه محوری و مرحله‌ای نشر مستضعفین به صورت کنکرت و عینی و ابژکتیو

نقد می‌کشد و این مرز خطرناک نشر مستضعفین می‌باشد، چرا که این موضوع برای نشر مستضعفین از تیغ برنده‌تر می‌باشد و از مو باریک‌تر است و به خاطر همین مؤلفه چهارم است که نشر مستضعفین هر گونه اصلاحات از بالا را محکوم می‌کند و تنها اصلاحات از پائین قبول دارد و پایدارترین اصلاحات را، اصلاحاتی می‌داند که بر پایه نقد معرفتی پائینی‌ها انجام گیرد.

اما در رابطه با پاسخ به سوال دوم که مطرح شده بود که عنوان ترم عقیدتی از چه مضمونی و گوهری برخوردار می‌باشد؟

می‌تواند حکمت کشف

شده در عرصه نقد چهار

مؤلفه «زر، زور، تزویر

و فرهنگ و سنت‌های

حاکم» بر توده‌ها به

درون خودآگاهی انسانی -

اجتماعی - تاریخی توده‌ها

منتقل نماید. در یک کلام

آنچه در این رابطه به

صورت موجز و اجمالی

باید مطرح کنیم اینکه

نشر مستضعفین آنچنانکه

معلم کبیرمان شریعتی در

کنفرانس «از کجا آغاز

کنیم؟» و در نامه به فرانتر

فانون مطرح کرده است،

معتقد است که این انتقال

حکمت یا انتقال حقیقت

کشف شده در بستر عقلانیت

نقادانه قدرت و معرفت

در چهار مؤلفه آن توسط

روشنفکر در جامعه ما تنها

از طریق مذهب باید به

خودآگاهی توده‌ها انتقال پیدا

کند و مذهب تنها پلی است

که در جامعه ما می‌توانیم

توسط آن این حقیقت کشف

شده را به خودآگاهی توده‌ها

منتقل نماییم.

اما سوال مهمی که به قول

معلم کبیرمان شریعتی در

اینجا مطرح می‌شود اینکه،

کدام مذهب؟ آیا با این مذهب

سنتی فقهاتی حاکم بر ذهن

و جامعه ما، ما می‌توانیم به

انتقال حقیقت کشف شده به

توده‌ها بپردازیم؟ در پاسخ

به این سوال بزرگ است

که باید بگوئیم نه با این مذهب فقهاتی موجود، ما نه تنها نمی‌توانیم

حقیقت کشف شده در بستر پراتیک سیاسی را به خودآگاهی توده‌ها

منتقل نماییم، بلکه بالعکس، این مذهب سنتی بزرگترین قاتل و سم

کشنده آن حقیقت کشف شد می‌باشد، لذا در همین رابطه است که

آخرین سوال ما در این جا مطرح می‌شود و آن عبارت از اینکه با

کدامین مذهب ما می‌توانیم حقایق کشف شده پراتیک سیاسی فوق

را به خودآگاهی توده‌ها منتقل نماییم؟

در یک کلام تنها با اسلام محمد که همان اسلام وحی و قرآن

می‌باشد، یا تشیع علی - امکان پذیر خواهد بود نه اسلام اموی و تشیع فقهاتی صفوی. اینجا است که رسالت عقیدتی نشر مستضعفین مسئولیت و وظیفه خود را آشکار می‌نماید و آن عبارت است از «جانشین کردن اسلام محمدی و تشیع علوی به جای اسلام تکلیفی و تشیع فقهاتی حاکم» یا «جانشین کردن اسلام تطبیقی به جای اسلام دگماتیسم و انطباقی» می‌باشد. طبیعی است که این وظیفه و رسالت دوم نشر مستضعفین از رسالت و وظیفه سیاسی او که کشف حقیقت توسط «نقد چهار مؤلفه زر و زور و تزویر حاکمیت همراه با نقد فرهنگ و مذهب و سنت

توده‌ها» می‌باشد، سنگین‌تر

و سخت‌تر می‌باشد. چرا

که در این مرحله نشر

مستضعفین باید از یک

طرف با اسلام فقهاتی

حاکم که از زمان صفوی

تا کنون مدت پنج قرن

فوندانسیون‌های خود را در

تاریخ ما بر کرده سوپرکتیو

توده‌ها استوار ساخته است،

به چالش بکشد و از طرف

دیگر پس از ویران کردن

خیمه گاه اسلام فقهاتی،

اسلام محمدی و تشیع

علوی را جایگزین آن

سازد. در همین رابطه

است که نشر مستضعفین

باید این دو رسالت پارالل

خود را دوشادوش هم

انجام دهد تا توسط آن، هم

بتواند کشف حقیقت کند

و هم بتواند انتقال حقیقت

نماید. بنابراین رسالت نشر

مستضعفین در یک تقسیم

بندی به دو مرحله تقسیم

می‌شود. مرحله اول مرحله

تاکتیکی و محوری می‌باشد

که شامل دو ترم می‌باشد:

۱ - ترم سیاسی که هدف

آن کشف حقیقت توسط

عقلانیت نقادانه در بستر

چهار مؤلفه‌ای «زر، زور،

تزویر حاکم و همراه با نقد

سنت و فرهنگ و مذهب

مردم» می‌باشد.

۲ - ترم عقیدتی که هدف

آن «انتقال حقایق کشف

شده در مرحله اول به درون خودآگاهی توده‌ها توسط استحاله

سوپرکتیوی توده‌ها» یا «استحاله اسلام فقهاتی حاکم به اسلام

محمدی یا تشیع علوی» به انجام می‌رسد و اما هدف نهایی و

استراتژیک نشر مستضعفین «تشکیل حزب فراگیر مستضعفین»

می‌باشد.